

بمنزله، یک پیکرا جتماعی، [سنگ بنای عظیم ثروت اینک] بخدمت گرفتن* [از آن خود کردن] قدرت تولیدی عام خود [از سوی کارگر] است؛ بخدمت گرفتن فهم طبیعت، وسیادتش بر طبیعت - در یک کلام تکامل فردا جتماعی است که بمنزله، سنگ بنای تولید و ثروت ظاهر می‌گردد. سرقت زمان کار غیر [زمان کار دیگری] که پایه و اساس ثروت کنونی است، در قیاس با پایه و اساس جدید، که صنعت بزرگ خود خالق آنست، زیر بنای محقر رقت انگیزی مینماید. بمجرد این که کار در شکل بلا فصلش دیگر سرچشمه، ثروت نبود، زمان کار نیز دیگر میزان سنجش آن نبوده، و لذا ارزش مبادله {دیگر میزان سنجش} ارزش مصرف {نباید باشد}، کار اضافه توده [انسان ها] دیگر بعنوان شرط رشد ثروت عام وجود نداشته، همان گونه که - نا - کار** عده ای قلیل دیگر بعنوان شرط رشد قوای عام دماغی بشر وجود ندارد. و بدین ترتیب، تولید مبتنی بر ارزش مبادله درهم می شکند، و پروسه تولید مادی مستقیم، از شکل کنونی حاجت و تضادش عاری می‌گردد. رشد آزادانه فردیت ها، و بنا بر این کاهش زمان کار لازم نه بمنظور استخراج کار اضافه، بلکه کاهش عمومی کار لازم جامعه به حداقل، که آنگاه متناظر است با رشد هنری، علمی و غیره افراد در زمان آزاد شده و با وساطتی که برای همگی آنان خلق شده. " ۲۶

در بخش دیگری از گروندریسه می‌خوانیم: "بوجود آمدن مقدار زیادی وقت زیاد جدا از زمان کار لازم برای جامعه عموماً و هر عضو آن (یعنی مجال رشد نیروهای مولده، کامل افراد، و لذا ایضا جامعه) - بوجود آمدن این زمان - کار در مرحله، سرمایه [داری]، همچنان که در مراحل پیشین، حکم وقت - کار، وقت آزاد، برای عده ای قلیل را دارد. آنچه سرمایه به این امر می‌افزاید اینست که زمان کار اضافه توده [انسان ها] را با استفاده از کلیه طرق هنری و علمی افزایش میدهد، چرا که ثروتش مستقیماً عبارت از تملک زمان کار اضافه است؛ چرا که ارزش بلا واسطه هدف آن است نه ارزش مصرف. سرمایه بدین ترتیب علیرغم خود وسیله، فراهم آمدن وقت زیاد، اجتماعی قرار می‌گیرد، تا زمان کار کل جامعه را به حداقلی روبه نزول کاهش دهد و بدین طریق وقت همه را برای رشد خود آزاد سازد. اما گرایش همواره [اینست که] از یکسو، وقت زیاد بوجود آورد، و از سوی دیگر آنرا به کار اضافه تبدیل کند. اگر امر نخست [افزایش زمان کار با استفاده از کلیه طرق هنری و علمی] را بیش از اندازه خوب انجام دهد، پس دچار اضافه تولید خواهد شد، و آنگاه در کار لازم وقفه ایجاد می‌گردد، چه [در آن صورت] سرمایه نخواهد توانست ذره ای کار اضافه متحقق کند. ۲۷ هر چه این تناقض رشد بیشتری می‌یابد

appropriation *

non-labour **, در ادامه همین متن همچنین معادل not-labour آمده.

آشکارا می‌شود که رشد نیروهای تولیدی دیگر نمی‌توانند در گرو تملک کار غیر باقی بمانند، بلکه تودهٔ کارگران خود باید کار اضافی خویش را تملک کنند. همین‌گونه چنین شود. و وقتی چنین شود وقت زیاده دیگر موجودیت متضادی نخواهد داشت. آنگاه از یکسو زمان کار لازم بر حسب نیازهای فرد اجتماعی سنجیده خواهد شد و، از سوی دیگر، تکامل قدرت تولید اجتماعی چندان سرعت نخواهد گرفت که، هر چند تولیدات بزرگ به عنوان ثروت همگانی محسوب می‌گردد، وقت زیاده برای همگان افزایش خواهد یافت. چرا که ثروت واقعی چیزی جز قدرت تولیدی رشد یافتهٔ همهٔ افراد نیست. میزان مقیاس ثروت آنگاه دیگر، بهیچوجه، زمان کار نخواهد بود، بلکه وقت زیاده خواهد بود. زمان کار به عنوان میزان سنجش ارزش ثروت مبتنی بر فقر را، و وقت زیاده‌ای که به علت و در تضاد با زمان کار اضافی موجودیت می‌باشد را با خود دارد؛ یا تمام وقت فرد را زمان کار قرار دادن، خود را به کارگر صرف تنزل دادن، و در کار مستحیلش کردن [را با خود دارد]،^{۳۸}

چنین است تحلیل مارکس از تغییرات تاریخی‌ای که ماشین در پروسهٔ تولید سرمایه‌داری بوجود می‌آورد. و امروزه، دردورانی که شاهد انقلاب صنعتی جدیدی هستیم، تاکید بر معنا و اهمیت به‌شمارت دهندهٔ این درک وسیع‌پویا و اساسا خوشبینانه ضروری بنظر نمی‌رسد. چرا که رویاهای این انقلابی آلمانی منزوی در تبعید خویش در لندن به سال ۱۸۵۸، اکنون برای نخستین بار، به قلمرو آنچه فوراً ممکن است گام‌ها ده‌است. امروزه برای نخستین بار در تاریخ، به‌یمن رشد تکنولوژی مدرن، پیش‌شرط‌های نابودی قطعی و کامل "سرقهٔ زمان کار غیر" عملاً بوجود آمده‌است؛ و بعلاوه، دورهٔ کنونی نخستین دوره‌ایست که در آن رشد نیروهای مولده می‌تواند تا بدانجا پیش رود که، در حقیقت، در آینده‌ای نه چندان دور ثروت اجتماعی نه‌بنا زمان کار بلکه با وقت زیاده سنجیده شود. در حالی که سابقاً کلیهٔ روش‌های افزایش با روری کار بشری در پیوتهٔ عمل سرمایه‌دارانه ثابت می‌کردند که در عین حال روشهایی برای افزایش تحقیر، فرودستی و شخصیت‌زدایی‌اند، امروزه رشد تکنولوژی به‌جایی رسیده‌است که کارگران سرانجام می‌توانند از "نیش کژدم مصائب‌شان"، از شکنجهٔ خط تولید، از کار سریع و یکنواخت ریزشده رهائی یابند، و بجای آنکه ضامم پروسهٔ تولید باشند ناظر و آقای واقعی آن گردند. شرایط گذار به جامعهٔ سوسیالیستی تاکنون هیچگاه چنین مهیا نبوده؛ سوسیالیسم هرگز به حد امروز واجب یا از نظر اقتصادی ممکن نبوده‌است؛ انسان بیاداین ایراد پیش‌پا افتادهٔ بورژوازی می‌افتد که سوسیالیسم زیرا بر ضرورت انجام کارهای سخت و ناخوشایند، که هرکس می‌کوشد به‌دوش دیگری بیاندازد، زیاده‌دار خواهد آمد.^{۳۹} ایرادی اینچنین، که بر طبیعت انسان بورژوازی عادی مبتنی است، امروزه در برابر و در مقیاس با رشد بی‌سابقهٔ نیروهای مولده خنده‌آور می‌نماید؛ طبیعی است تا

وقتی آب بایدها سطل به خانه‌ها حمل میشد شاید تنها عدهٔ خیلی کمی کردند این مشقت را بدوش دیگری بیاندازند؛ اما لوله‌کشی آب حرفهٔ آبکشی را به حرفه‌ای زائد بدل ساخت. اکنون روشن است که رشد تکنولوژی ما را در جهت اوضاعی می‌برد که در آن تقسیم‌کار فلج‌کننده، سابق و مشقات همراهش از میان می‌رود و بجای آن، کار می‌تواند بعنوان فعالیت آزادانه، قوای فکری و جسمی مطرح شود. در اینجا می‌توان از قیاس طنزآلود تروتسکی یاد کرد^{۴۰}: همان‌طور که برای مهمانان ساکن یک هتل خوب با ناها رمفصل احمقانه است که بر سر کمره، نان و شکر جابجایی کنند، در جامعه نوین نیز استثمار فردا ز فرد، "سرقت زمان کار غیر" بی معنا و از نظر اقتصادی بی حاصل خواهد بود. تا فرارسیدن آن زمان ساختمان یک جامعه واقعاً بی طبقه، واقعاً سوسیالیستی، تضمین قطعی نخواهد داشت.

۳- اضمحلال قانون ارزش در سوسیالیسم

و آن‌گاه این نه خودکار علی‌العموم بلکه کار اضافه توده‌ها به نفع و تحت اواخر اقلیت است که از میان خواهد رفت. مارکس تأکید دارد که این از آنروست که "کار شرط جاودانه و حکم طبیعت برای موجودیت بشر، و مستقل از هر شکل آن موجودیت است، یا بهتر بگوئیم وجه اشتراک تمامی اشکال جامعه است که بشر در آن زندگی میکند."^{۴۱}

"و به عرق پیشانیّت کارخواهی کرد! این نفرین خدای یهوه بر آدم بود.^{۴۲} کار برای آدم اسمیت نیز چنین حالتی دارد؛ نفرین است، از نظر او بی‌حرکتی حالت شایسته، و معادل 'آزادی' و 'خوشی' است. گویا این فکر از ذهن او بسیار دور است که فرد 'در حالت نرمال سلامت، قدرت، فعالیت، مهارت، نجستی'^{۴۳} به مقدار نرمالی کار، و رفع بی‌حرکتی نیز احتیاج دارد. درست است، کار میزان سنجش خود را از خارج خود می‌گیرد، از هدفی که باید حاصل شود، و موافقی که در این راه باید از پیش پا برداشته شوند. اما اسمیت کمترین تصویری از این ندارد که این از پیش پا برداشتن موانع فی‌نفسه فعالیت آزادبخشی است - و به علاوه اهداف خارجی، ظاهر اضطراهای صرفاً طبیعی و خارجی را از دست می‌دهند و حکم اهدافی را پیدا میکنند که شخص برای خود قائل میشود - و بنا بر این عمل او برای تحقق بخشیدن به خود، برای عینیت بخشیدن به ذهن، و لذا آزادی واقعی، چیزی نیست جز کار کردن.^{۴۴} البته در این مورد حق با اوست که کار در اشکال تاریخی، یعنی کاربردگی، کار رعیتی، و کار مزدی، همیشه صورتی بیزارکننده، همیشه صورت کارتحمیلی خارجی داشته است؛ و نه کار، در مقابل، صورت 'آزادی و خوشی'."^{۴۵}

مارکس ادامه میدهد: "این درد و سطح صادق است؛ در مورد این کار تناقض آمیز؛^{۴۵}

و، در رابطه با آن، در مورد کاری که هنوز شرایط عینی و ذهنی‌اش را ... که در آن بدل به کار جذاب، بدل به تحقق استعداد های فرد، میشود - که بهیچوجه، آنچنان که فوریه (Fourier) با خامی نوجوانانانه تصور میکند، بمعنای آن نیست که بدل به تفریح صرف، سرگرمی صرف میشود - خلق نکرده است. کار کردن واقعاً آزادانه، مثلاً آهنگسازی، در عین حال جدی‌ترین کار است، فشرده‌ترین شکل زورورزی [ذهنی] است.^{۴۶} مارکس بعداً به تصور فوریه می‌پردازد: "کار نمی‌تواند آنچنان که فوریه خوش دارد بصورت بازی درآید ... وقت آزاد - که هم وقت بطلالت است و هم وقت فعالیت عالی‌تر - طبعاً دارندهٔ خود را به فاعلی متفلسف و بدل می‌سازد، و آنگاه و بصورت این فاعل متغایوت وارد پروسهٔ بلا فصل تولید می‌گردد. این پروسه آنگاه هم حکم تربیت را می‌یابد - از لحاظ بشری که در حال شدن است؛ و هم در عین حال حکم پراتیک، علم تجربی، علم مادیت‌آفرین و تعیین بخش را - از لحاظ بشری که شده است، و دانش‌انباشتهٔ جامعه‌در سرش موجود است."^{۴۷}

بدین ترتیب فعالیت مولد بشری، کار، در جامعهٔ سوسیالیستی نیز از اهمیت تعیین‌کننده‌ای برخوردار است. اما طبعاً تغییرات کیفی و کمی شدیدی می‌یابد! از لحاظ کیفی آنچه کار در جامعهٔ سوسیالیستی را از کار در شکل سرمایه‌دارانه‌اش - که اسمیت آن را با چنان دقتی "فدا کردن آزادی و خوشی" وصف کرده است - متمایز میکند، این واقعیت است که، اولاً، کارگر بدل به هدایت‌کنندهٔ آگاه پروسهٔ تولید میشود، و کارش بیش از پیش محدود به نظارت ساده بر ماشین‌ها و نیروهای طبیعی دخیل در پروسهٔ تولید می‌گردد؛ و ثانیاً - بدلیل خصلت اشتراکی بلاواسطه اجتماعی‌اش - محصولش دیگر به شکل یک چیز بیگانه و مسلط در مقابل کارگر قرار نمی‌گیرد.^{۴۸} کار باین ترتیب در سوسیالیسم، یعنی زمانیکه از نکبت گذشته رهایی یافته باشد خصلت بیزارکنندهٔ کار تحمیلی را از دست می‌دهد و بدل به "کار جذاب" به مفهوم مورد نظر فوریه و اون می‌گردد.^{۴۹} این تحول کلی کار، از نظر کمی خود را در کاهش اساسی در مدت کار، و متعاقب آن در پیدایش و گسترش وقت زیاده، وقت آزاد، متجلی خواهد ساخت. چرا که هر چند جامعهٔ سوسیالیستی قادر نخواهد بود از "کار اضافه" بکلی دست‌شوید،^{۵۰} به‌یمن بسط نیروهای مولده‌اش در موقعیتی خواهد بود که مقدار کار را افراد را عضاء جامعه را به حداقل کاهش دهد، پس تحقق این امر نه تنها تقسیم‌کاری سنتی، با تقسیم وجدانی‌ای که بعنوان کارگران "یدی" و "فکری" در میان مردم پدید می‌آورد، به‌کناری روبوده خواهد شد بلکه تمایز میان وقت کار و وقت آزاد نیز خصلت تضاد آمیز خود را از دست می‌دهد، چه

وقت کار و وقت آزاد روبه تشابه خواهد گذارد، و مکمل یکدیگر خواهند شد. ۵۱ البته لازمست که کار، با وجود آنکه متحول شده و به حداقل کاهش یافته، میان شاخه‌های مختلف تولید و میان افراد، و به نسبت سطوح مطلوب تولید، توزیع گردد؛ این امر مستلزم اندازه‌گیری و سنجش با یک میزان سنجش یگانه است. "برپایه" تولید اشتراکی، تعیین [اندازه‌گیری] و تخصیص زمان البته همچنان اساسی میماند. هرچند جا معه برای تولیدکننده، دام، و غیره به زمان کمتری نیاز داشته باشد، زمان بیشتری برای تولیدات دیگر، مادی یا فکری، نصیبش خواهد شد. درست همانطور که در مورد یک فرد نیز تنوع [چندگانگی] رشدش، تفریح و فعالیتش، بستگی به صرفه جوئی وقت [مقتصد بودن در وقت] دارد. اقتصاد وقت، آن چیزی است که نهایتاً تمامی اقتصاد خود را در آن تلخیص میکند. جا معه نیز همچنین می‌باید وقت خود را بطور صحیح و هدفمند تقسیم کند تا به تولید مکفی و درخور تمامی نیازهایش دست یابد؛ ۵۲ درست همانطور که فرد نیز می‌باید وقت خود را بطور صحیح تقسیم کند تا بتواند به سطوح متناسبی از دانش دست یابد، و یا بتواند انتظارات متنوعی را که از فعالیت‌هایش دارد برآورده سازد. بدینسان، اقتصاد وقت، ۵۳ همراه با توزیع برنا مریزی شده، زمان کار میان شاخه‌های مختلف تولید، نخستین قسامان اقتصاد برپایه تولید اشتراکی باقی خواهد ماند. اما این با سنجش ارزش مبادله (کار یا محصولات) به وسیله زمان کار از اساس متفاوت است. ۵۴

با این مقدمات اکنون به مسأله‌ای میرسیم که بکرات مطرح شده است؛ مسأله عملکرد قانون ارزش در سوسیالیسم. این جزئی از دانش عمومی است (یا در آن زمان بود) که ارزش برای بنیانگذاران مارکسیسم مقوله اقتصادی‌ای بحساب می‌آید که "بیا نگر گسترده‌ترین بندگی تولیدکنندگان نسبت به تولیدات خود آنهاست" (انگلس، آنتی دورینگ). بنا بر این روشن است که آنها بهیچوجه نمیتوانند عملکرد قانون ارزش را به جا معه سوسیالیستی (یا کمونیستی) بسط داده باشند. برعکس، هرگونه تلاشی برای جاودانه ساختن مفهوم ارزش همواره بعنوان یک اتوپی خرده بورژوازی با مخالفت آنها مواجه بوده است؛ "آنجا که کار اشتراکی است، مناسباتی که انسانها در تولید اجتماعی شان با یکدیگر دارند خود را بصورت 'ارزش' آن 'چیزها' متجلی نمی‌سازند. ۵۵" نفس این ضرورت که محصولات یا فعالیت‌های افراد نخست بایدها ارزش مبادله، به پول، تبدیل شوند، دو چیز را اثبات میکند: (۱) اینکه افراد اکنون تنها برای جا معه و در جا معه تولید میکنند؛ (۲) اینکه تولید بلاواسطه اجتماعی نیست، 'زاده جمعیت' * که کار را در درون خود توزیع میکند، نیست. ۵۶ بدین ترتیب در جا معه‌ای که کالا تولید میکند "کار

* جمعیت معادل association، و بمعنای "جمع بودن" آمده است.

تنها از طریق مبادله عام می‌گردد. ... وساطت" میان کارهای خصوصی افراد "از طریق مبادلهٔ محصولات، از طریق ارزش مبادله، و از طریق پول انجام می‌گیرد؛ اینها همه تجلیات یک رابطهٔ واحدند." در مقابل، در سوسیالیسم، "کار فسرده از ابتدا بمثابة کار اجتماعی است. ... بنا بر این او محصولی خاص برای مبادله ندارد. محصول او یک ارزش مبادله نیست. محصول را نیازی نیست تا ابتدا به شکلی خاص درآید تا برای فرد خصلتی عام بیابد. بجای تقسیم کار، تقسیم کاری از آن قبیل که در نتیجهٔ مبادلهٔ ارزش مبادله‌ها الزاماً بوجود می‌آید، سازماندهی کار بوجود می‌آید؛ سازماندهی‌ای که نتیجه‌اش مشارکت فرد در مصرف اشتراکی خواهد بود." ۵۷ در نتیجه، اندازه‌گیری کار با زمان کار فقط وسیله‌ای برای برنامهریزی اجتماعی خواهد بود ۵۸ (صرفنظر از اینکه چه اهمیت دیگری ممکن است برای یک جامعهٔ سوسیالیستی داشته باشد) و طبیعتاً هیچ وجه اشتراکی با، بقول انگلس، "ارزش مشهور" و قانون ارزش نخواهد داشت.

از آنچه گفته شد روشن می‌گردد که سنجش کار با زمان کار در جامعهٔ سوسیالیستی دو کار متمایز می‌تواند انجام دهد. اولاً، در خود پروسهٔ تولید به کمک آن می‌توان مقدار کار زنده لازم برای تولید اجناس مختلف را تعیین، و بدین طریق از کسب استفاده اقتصادی تری کرد؛ و ثانیاً، این سنجش را می‌توان وسیله‌ای برای توزیع در نظر گرفت، که از آن طریق سهم افراد تولیدکننده از آن محصول اجتماعی که برای مصرف در نظر گرفته می‌شود معین می‌گردد.

گفتیم می‌توان آنرا اینچنین در نظر گرفت، اما الزاماً چنین نیست. اینکه آیا جامعهٔ سوسیالیستی آینده واقعاً به این روش توزیع توسل خواهد جست یا نه واضحاً به درجهٔ رشد نیروهای اجتماعی تولیدبستگی خواهد داشت، یعنی در وهلهٔ اول به این بستگی خواهد داشت که "چقدر چیز برای تقسیم کردن وجود دارد." ۵۹ در کاپیتال می‌خوانیم: "نحوهٔ انجام این تقسیم بسته به نوع خاص سازمان اجتماعی تولید و، متناظراً آن، سطحی از تکامل اجتماعی که تولیدکنندگان بدان دست یافته‌اند، تغییر می‌کند. فرض کنیم - اما تنها ز باب ایجاد مشابهتی با شکل تولید کالائی - که سهم هر فرد تولیدکننده از وسائل معیشت بوسیلهٔ زمان کارش تعیین شود." ۶۰

روشن است که آنچه ما رکس در این مورد آخر مد نظر دارد جامعهٔ سوسیالیستی است، نه آنگونه که بر بنیان خود تکامل یافته باشد، بلکه بر عکس آنگونه که از جامعهٔ سرمایه‌داری سربر می‌کشد؛ که در صورت اخیر هنوز از هر لحاظ، اقتصادی، اخلاقی، فکری، علائم تولد را از جامعهٔ کهن، که از بطن آن سربر کرده، برخوردار است. این جامعه سلب مالکیت از سرمایه‌داران را واقعاً عملی ساخته و وسائل تولید را به مالکیت اشتراکی، به مالکیت مردم، درآورده است؛ اما با اینحال هنوز قادر به

متحقق ساختن اصول کمونیستی، توزیع، یعنی "از هر کس به قدر توانش، به هر کس بقدر نیازش!" نیست. بنا بر این شیوه، توزیعش هنوز تحت سلطه "حق بورژوازی" است، که "مثل هر حق دیگری، در محتوای خود حق نابرابری بودن است."^{۶۱} بدین ترتیب "فرد تولیدکننده دقیقاً همان چیزی را از جا معده دریافت میکند - البته پس از کاستن مقادیر لازم"^{۶۲} - که به آن میدهد. آنچه او به جا معده داده مقداری کار فرد خویش است... او برگه‌ای از جا معده دریافت میدارد مبنی بر اینکه فلان مقدار کار در اختیار گذاشته است... و او با آن برگه از انبار اجتماعی وسائل مصرف، آن اندازه وسائل مصرف دریافت میکند که همان مقدار کار برده باشد.^{۶۳} عبارت دیگر، فرد تولیدکننده فقط برگه کار دریافت میکند که غرض از آن هم چیزی نیست جز تنظیم توزیع اجتماعی بر طبق اصل کار. اما در چنین جامعه‌ای جایی برای قانون ارزش وجود ندارد از آنرو که شکل تولید موجود در این جامعه بکلی متفاوت با تولید کالایی است، و از آنرو که تنظیم تولید و توزیع به بازی کور بازار واگذار نشده، بلکه تحت کنترل آگاهانه اجتماع قرار دارد.

طبعاً در اینجا مناسب بنظر میرسد که وارد مساله عملکرد قانون ارزش در اتحاد شوروی و کشورهای با مصالح دمکراتیک توده‌ای شویم. اما این موضوع خارج از چهارچوب کار فعلی است. به علاوه ما فکری نمی‌کنیم در این باره بتوانیم چیزی بگوئیم که از لحاظ عمق و وضوح بی‌ای اثر پریوبرازنسکی (E. Preobrazhensky)، مشهورترین اقتصاددان انقلاب روسیه، برسد.^{۶۴} شیرازه اصلی بحث او را این نظر تشکیل میدهد که هرگونه تحول ضد سرمایه‌داری در یک کشور از لحاظ صنعتی عقب مانده باید در اوضاع و احوال یک مبارزه مستمر میان قانون ارزش، که از گذشته سرمایه‌داریانه به ارث رسیده، و اصل صدو هشتاد درجه مقابل آن یعنی اصل برنامهریزی سوسیالیستی، به انجام رسد؛ و اینکه سرنوشت سوسیالیسم به نتیجه این مبارزه وابسته است. و اگر امروز اقتصاددانان متعددی در بلوک شوروی قانون ارزش را تا سطح یک اصل سوسیالیستی توزیع ارتقاء میدهند، این نه تنها نشاندهنده فاصله تئوریک آنها از پراثوبرازنسکی و معاصرین اوست بلکه نشاندهنده این نیز هست که مناسبات اجتماعی و اقتصادی در اتحاد شوروی تا چه حد از اهداف اولیه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ گسسته‌اند.

خلاصه کنیم: وجه تمایز اصلی میان درک ما رکیس و درک پیشینیا نسکی از سوسیالیسم، خلقت علمی آن است، یعنی این واقعیت که او درک علمی نظام اجتماعی موجود را بعنوان مبنای استنتاج چشمانداز سوسیالیستی آینده، از طریق تحلیل مناسبات تولیدی سرمایه‌دارانه بکار می‌گیرد. هدف تحقیق در هر دو مورد یکی است: جامعه نوین سرمایه‌داری، با این تفاوت که در یک مورد سروکارش با شکل کنونی آنست، و در مورد دیگر با جامعه آینده که از بطن آن می‌روید.

بدین ترتیب میتوان دید که روابط متقابل اقتصادی که مورد بررسی ما رکس بوده اند را باید بطور کلی بعنوان قوانین دیالکتیکی تکامل درک کرد. (در واقع تنها به این عنوان قابل درک اند.) این معنای واقعی "تاریخی گری" نقد ما رکس است که آنهمه در موردش بحث شده. این روشی است که می‌کوشد شرایط وجود و موانع تاریخی سرمایه داری هر دور را مورد مطالعه قرار دهد.^{۶۵} نتایج سوسیالیستی^{۶۶} حاصل از این روش، که هدف از آنها سرنگونی سرمایه داریست، همانقدر برای کل دستگاه ما رکس جنبهٔ بنیانی دارند که خود مطالعهٔ او و نقدش بر مقولات اقتصادی به اعتبار خود این مقولات، دارای اهمیت است.

یادداشت‌ها

- ۱ - نگاه کنید به ص ۲۶۸ [راز دالاسکی، تکوین سرمایه مارکس، متن انگلیسی]
- ۲ - گروندریسه، ص ۲۶۱ [ترجمهٔ فارسی، صفحات ۴۵۵ - ۴۵۶]
- ۳ - همانجا، ص ۱۵۹ [ترجمهٔ فارسی، ص ۹۲]
- ۴ - همانجا، ص ۱۵۸ [ترجمهٔ فارسی، ص ۹۶]
- ۵ - ما رکس در اینجا [در جای نقطه‌های تعلیق] اضافه می‌کند: این استقلال در واقع توهمی بیش نیست و به عبارت درست‌تر بی تفاوتی نام دارد.
- ۶ - گروندریسه، صفحات ۱۶۳ - ۱۶۴ [ترجمهٔ فارسی، صفحات ۱۰۳ - ۱۰۴]. در ادامهٔ این مطلب می‌خوانیم: "در این جا نیز افراد تنها بطرق [از پیش] معینی با یکدیگر ارتباط می‌یابند." * تظاهرات مناسبات وابستگی شیئی ای، در تقابل با مناسبات وابستگی شخصی، (مناسبات وابستگی شیئی ای چیزی بیش از این نیست که مناسبات اجتماعی استقلال یافته و اکنون در مقابل افراد در بظاهر مستقل قرار می‌گیرند؛ یعنی مناسبات متقابل تولید که از افراد مجزا و خود مختارند) ** نیز به گونه‌ای است که [گویا] افراد اینک تحت

* این جملهٔ اول را ما خود از گروندریسه نقل کرده ایم و در متن کتاب راز دالاسکی نیامده است.

** ما رکس در کا پیتال می‌گوید: "[شکل کالائی و رابطهٔ ارزشی محصولات کار] چیزی جز رابطهٔ اجتماعی معینی میان انسانها نیست که اینجا در نظر انسان شکل خیال انگیز رابطه‌ای میان اشیاء را بخود می‌گیرد. پس برای یافتن نظیری بر آن باید رهسپار قلمرو مذهب شود. آنجا ساخته‌های مغز بشر چهره‌هایی ذیحیات و خود مختاری می‌نمایند؛ چهره‌هایی که هم ما بین خود و هم

حاکمیت تجربیات قرار دارند، حال آنکه پیشتر وابسته به یکدیگر بودند، اما تجرید، یا اندیشه، چیزی جز بیان نظری آن مناسبات مادی نیست که سرور و ارباب آن تجربیات و اندیشه‌ها هستند. مناسبات را طبعا تنها در قالب اندیشه میتوان بیان کرد، و چنین است که فلاسفه حاکمیت اندیشه را ویژگی عصر جدید اعلام کرده، و پیدایش فردیت آزاد را با سرنگونی این حاکمیت یکسان گرفته‌اند. ارتکاب این خطا از دیدگاه ایدئولوژیک از آنرو تسهیل میشود که حاکمیتی که از جانب مناسبات (این وابستگی شیئی‌ای که، از قضا، بدل به مناسبات و وابستگی شخصی معینی، عاری از هرگونه توهم، میشود) اعمال میگردد، در آگاهی افراد بصورت حاکمیت اندیشه‌ها نمود می‌یابد؛ و نیز از آنرو که اعتقاد به ابدیت این اندیشه‌ها، یعنی اعتقاد به ابدیت این مناسبات و وابستگی شیئی‌ای، طبعا بهر وسیله، ممکن از جانب طبقات حاکم تحکیم، تغذیه و تلقین میشود. (همانجا، ص ۱۶۵-۱۶۴ [ترجمه، فارسی، ص ۱۵۴]).

- ۷- یعنی [ادعا میشود که] انسانها نمیتوانند به‌جایگاه سوسیالیستی گذر کنند.
- ۸- مارکس، در کتاب پیتال، بر همین سیاق در باب ماشین‌چی مدرن می‌نویسد: "حتی سبک شدن کار وسیله، شکنجه می‌گردد، چه ماشین کارگر را از کار خلاص نمیکند بلکه خود کار را از هر محتوایی تهی می‌سازد. ... مهارت بخصوص هر فرد ماشین‌چی، که اینک از هر جایگاه و اهمیتی محروم گشته است، در رویارویی با علم، نیروهای طبیعی، و توده کار اجتماعی متجسم در نظام ماشین‌چی، که به همراه آن سه نیرو قدرت 'ارباب' را تشکیل میدهد، همچون کمیت بینهایت کوچک [در ریاضیات]

ادامه زیر نویس از صفحه قبل

میان خود و نوع بشر مناسباتی برقرار میکنند. در جهان کالانیز ساخته‌های دست بشر چنین حالتی دارند. مناسبات این را بتیت (فتیشیم) می‌گذارم...". و نیز: "کار فرد خصوصی تنها از طریق مناسباتی که عمل مبادله میان محصولات، و بسط و سلطت آنها میان تولیدکنندگان، برقرار می‌سازد، بعنوان جزئی از کل کار اجتماع ظاهر میگردد. از اینرو، مناسبات اجتماعی موجود میان کارهای خصوصی تولیدکنندگان در نظر ایشان همانگونه که [واقعا] هستند، یعنی همچون مناسبات شیئی [dinglich] میان اشخاص و مناسبات اجتماعی میان اشیاء، جلوه میکنند، و نه همچون مناسباتی بلاواسطه اجتماعی میان اشخاص در [پروسه] کارکردنشان" (همانجا،

محمیگرده. " کاپیتال جلد ۱، [نشرپنگوئن] ص ۹-۵۴۸، [نشر پروگرس] ص ۴۲۳.

۹- رجوع کنید به نقد اقتصاد سیاسی، ص ۹۵ [انگلیسی]: "رابطهٔ خریدار و فروشنده تا بدانجا نمایندهٔ یک رابطهٔ فردی صرف نیست که کار فردی شان نفی می‌گردد، یعنی مبدل به پول بعنوان کار غیرفردی میشود. بنا براین خریدار و فروشنده، این شخصیت‌های اقتصادی بورژوازی، را به چشم اشکال ازلی- ابدی فردیت بشری نگریستن همانقدر بچوبی معیاست که مویه کردن بر آنها بعنوان نمایندگان نابودی فردیت."

جالب توجه است که در آثار هگل جوان نیز قطعهٔ مشابهی یافت میشود. او در نوشته‌ای تحت عنوان قانون اساسی آلمان (۹۹-۱۷۹۸)، که پاره‌هایی از آن برجا مانده، درخصوص "آزادی آلمانی" ماقبل مشروطه مینویسد: "توصیف انسانهای آن جامعه بعنوان انسانهای متمرکزکننده، دلیل و ابله، و تصور خود بصورت انسانهای با چهرهٔ بینهایت بشری‌تر، نیک بخت و هوشمند، همانقدر جویبانه و عاجزانه است که حسرت آن جامعه را - بعنوان تنها جامعهٔ طبیعی - خوردن یا ندیدن اینکه جامعه، تحت حاکمیت قانون ضروری - و تنها جامعهٔ آزاد ممکن - است، بچکانه و احقانه است." (به نقل از لوکاچ، هگل جوان، ص ۱۴۱).

۱۰- گروندریسه، صفحات ۱۶۲-۱۶۱ [ترجمهٔ فارسی، صفحات ۱۰۲-۱۰۰].

۱۱- تئوری‌های ارزش اضافه، جلد ۲، ص ۵۲۹.

۱۲- رجوع کنید به مارکس، ایدئولوژی آلمانی، فصل "سن ماکس"، [کلیات آثار مارکس و انگلس، انگلیسی، جلد ۵، ص ۳۷۶]: "پیشتر به او گوشزد کردیم که در دوران رقابت شخصیت خود امری تصادفی است، در حالیکه تصادف شخصیت است."

۱۳- این مورد (رابطهٔ متقابل "حد" و "مانع") نیز مثال دیگری از بکار گرفتن مفاهیم هگلی است.

۱۴- رجوع کنید به ص ۲۴ [رازدالسکی، تکوین کاپیتال مارکس، متن انگلیسی]

۱۵- در اصطلاح مارکس (و علی‌الخصوص مارکس جوان) "عمومی" بهیچوجه مترادف "مشترک" نیست، بلکه به برآیند حاصل از برخورد "منافع خاص" و "منافع مشترک" در جامعه‌ای متشکل از مالکین منفصل [اتومیزه] خصوصی رجوع دارد. (رجوع کنید به ایدئولوژی آلمانی [کلیات آثار، جلد ۵، ص ۴۷]: "تنها بدین علت که افراد صرفاً منافع خاص خود را، که از نظر آنها منطبق بر منافع مشترکشان نیست، در حقیقت عمومی شکل موهوم زندگی مشترک است، می‌جویند، این دومی بصورت نفی 'بیگانه' با آنها، و مستقل از آنها، و

بنوبه خود بصورت نفع خاص غریبی، [یعنی] 'نفع عمومی'، بر آنها تحمیل خواهد شد." (

۱۶ - مارکس اضافه میکند: "معرضه بگوئیم، زمانی که این توهم درباره رقابت که گویا شکل مطلق آزادی فردیت است برطرف شود، این خود شا هدیت بر آنکه شرایط رقابت، یعنی شرایط تولید مبتنی بر سرمایه، دیگر محسوس شده و تصور مانع در موردشان شکل گرفته، و لذا دیگر [براستی] چنین شده، و بیشتر و بیشتر چنین میشوند."

۱۷ - منظور پرودنیست ها هستند.

۱۸ - گروندریسه، صفحات ۶۵۲ - ۶۴۹.

۱۹ - ایدئولوژی آلمانی، صفحات ۹۵ و ۹۴.

۲۰ - "پس بدین ترتیب بیگانگی کار در چیست؟ اولاً، در این واقعیت که کار نیست به کارگر خارجی است، بدین معنا که به هستی جوهرین او تعلق ندارد؛ و بنا بر این او در کارگردنش خود را تصدیق نمیکند بلکه انکار میکند، احساس رضایت نمیکند بلکه احساس ناخشنودی میکند، قوای جسمی و ذهنی خود را آزادانه رشد نمیدهد بلکه جسمش را می کشد و ذهنش را نابود میکند. کارگر بدین ترتیب خود را تنها در بیرون از کارش احساس میکند، و در کارش احساس بیرون بودن از خود میکند. در خانه است وقتی کار نمی کند، و وقتی کار میکند در خانه نیست." این وضع موجب واژگونگی همه ارزشهای بشری تحت نظام سرمایه داری میگردد. "آنچه حیوانیت بشری و آنچه بشریت حیوانی میشود، خوردن، نوشیدن، تولید مثل کردن و غیره یقیناً اعمال اصیل بشری اند. اما اگر به طور مجرد، جدا از حوزه دیگر اعمال بشری، در نظر گرفته شوند و بدل به بیگانها اهداف غائی گردند، اعمال حیوانی اند" (دست نوشته های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴، [کلیات آثار مارکس و انگلس، انگلیسی، جلد ۳، ص ۲۷۴].

۲۱ - گروندریسه، صفحات ۴۸۸ - ۴۸۷ [ترجمه فارسی، صفحات ۴۹۰ - ۴۸۹].

۲۲ - دست نوشته های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴، [همانجا، ص ۲۶۶].

۲۳ - ما نیفت کمونیست.

۲۴ - کاپیتال، جلد ۱، [نشر پنگوئن] ص ۴۲۵، [نشر پروگرس]، چاپ ۱۹۸۳ ص ۲۹۳.

۲۵ - گروندریسه، ص ۵۹۰ [ترجمه] تمامی پاراگراف از این قرار است: "باباز

(Babbage) میگوید 'این پیشروی مستمر دانش و تجربه قدرت عظیم

ماست'. این پیشروی، این ترقی اجتماعی متعلق به سرمایه و تحت استثمار

سرمایه است، در تمامی اشکال پیشین مالکیت بخش عظیم تر بشریت، بردگان،

محکوم به آن بودند که بزار صرف کار باقی بمانند. رشد تاریخی، رشد سیاسی،

هنر، علم، و غیره، در مدارهای مافوق سرآنها وقوع می‌یافت. اما تنها سرمایه‌ترقی تا ربحی را در خدمت ثروت به بند کشیده است. [

۲۶ - کاپیتال، جلد ۲، [نشر پروگرس]، صفحه ۳۷.

۲۷ - در گروندریسه پیش از این جمله آمده است: "آنچه در طرف سرمایه‌دار ارزش اضافه می‌نماید به قرینه در طرف کارگر کار اضافه، مازاد برما یحتاج او بعنوان کارگر، ولذا مازاد برما یحتاج بلاواسطه‌اش برای زنده ماندن، می‌نماید." - م.

۲۸ - در جای دیگر از گروندریسه می‌خوانیم که سرمایه "وقتی درست درک شود، بمنزله شرط رشد نیروهای تولیدی نمایان میشود؛ تا آنجا که این نیروها به مهمیزی خارجی نیاز دارند؛ شرطی که در عین مهمیزدن برآنها مهار نیز می‌زند، سرمایه حکم ناظمی در بالای سرآنها را دارد، ناظمی که وجودش در سطح معینی از رشد این نیروها زائد و بدل به بارگران میشود، درست مانند نظام گیلد و غیره" (گروندریسه، ص ۴۱۸ [ترجمه فارسی ص ۴۰۲]).

۲۹ - ما رکس میگوید: "کار در همه کشورهای متمدن آزاد است؛ نکته بر سر آزاد کردن آن نیست، بر سر امحای آن است" (ایدئولوژی آلمانی، ص ۲۲۴). ایضا رجوع کنید به: هربرت مارکوزه، عقل و انقلاب، ص ۲۹۳: "تصور ما رکس از شیوه کار آینده چنان متفاوت با شیوه کار کنونی است که از بکار بردن واژه واحد کار برای مشخص کردن پروسه مادی چه در جامعه سرمایه‌داری و چه در جامعه کمونیستی، اکراه دارد."

۳۰ - گروندریسه، ص ۳۲۵ [ترجمه فارسی، صفحات ۲۹۳ - ۲۹۴].

۳۱ - "کلیه اشکال پیشین جامعه، یا، به بیانی دیگر، نیروهای تولید اجتماعی - زیر بار رشد ثروت از پای درمی‌آیند. ... رشد علم - یعنی استوارترین شکل ثروت چه در قالب تولیداتش و چه در قالب تولیدکننده‌اش - به تنهایی کافی بود تا این جوامع را منحل سازد." (همانجا، صفحات ۵۴۱ - ۵۴۰).

۳۲ - ما رکس پیش از جمله فوق میگوید: "بدین ترتیب در حالی که سرمایه از یک طرف با بدبکوشد هرگونه مانع مکانی بر سر راه مراوده، یعنی مبادله، را از میان بردارد، و تمام کرهٔ ارض را بمثابه بازار خود تسخیر کند، از طرف دیگر میکوشد این مکان را با زمان از میان بردارد، یعنی زمانی را که با پسد صرف حرکت از نقطه‌ای به نقطه دیگر شود را به حداقل رساند. بنا بر این، هرچه سرمایه رشد یافته تر باشد، بازاری که حول آن به گردش درمی‌آید گسترده تر است. ... اینجا است که گرایش جهانی کردن در سرمایه، خود را نشان میدهد. سرمایه با وجود محدودیت ماهویش، ... (گروندریسه،

صفحات ۵۴۰ - ۵۳۹ - م .

- ۳۳ - همانجا ، ص ۵۴۰
- ۳۴ - همانجا ، ص ۵۴۲
- ۳۵ - همانجا ، ص ۱۵۹ [ترجمه فارسی، ص ۹۸].
- ۳۶ - همانجا ، صفحات ۷۰۵ - ۷۰۶ [عبارت آخر در متن دستنویس ما رکس نیز بصورت جمله ای نا کامل است . (از "رشد آزادانه فردیت ها " به بعد)].
- ۳۷ - کا پیتال، جلد ۳ [پروگرس] ص ۲۵۵ - ۲۵۶ : " اضافه تولید سرمایه هرگز معنائی بیش از اضافه تولید و سا ثل تولید - اضافه تولید و سا ثل کار و ما یحتاج زندگی - که میتوانند بعنوان سرمایه به خدمت گرفته شوند ، یعنی میتوانند در خدمت استثمار کار در درجه معینی از استثمار قرار گیرند ، ندارد ؛ با اینهمه ، افت شدت استثمار بیش از یک حد معین موجب اغتشاش ، وقفه در پروسه تولید سرمایه داری ، بحران و نابودی سرمایه می گردد ."
- ۳۸ - گروندریسه ، ص ۷۰۸
- ۳۹ - بلانکی (Blanqui) در همان زمان پاسخی خبیث به این ایراد منتقدین بورژوا داده بود . او گفته بود این ایراد که "درسوسیالیسم لکن ادرار را چه کسی خالی میکند؟" در واقع به این سؤال ساده قابل تلخیص است که "چه کسی لکن ادرار مرا خالی میکند؟"
- ۴۰ - نگاه کنید به : انقلابی که به آن خیانت شد [متن انگلیسی] ، ص ۴۶ .
- ۴۱ - کا پیتال، جلد ۱ ، [نشرپنگوئن] ص ۲۹۰ ، [نشر پروگرس] ص ۱۸۴ .
- ۴۲ - عین کلمات این نفرین چنین است : و به عرق پیشانی تان خواهی خورد (یفر پیدایش ، باب سوم ، آیه ۱۹) - م .
- ۴۳ - اشاره ما رکس به این قسمت از کتاب آدام اسمیت است : "مقادیر متساوی کار می باید در همه جا و در همه وقت از نظر کارگر ارزشی متساوی داشته باشند . کارگر در حالت عادی سلامت ، قدرت و بشاشت ، و با میزان عادی مهارت و زبردستی ، همواره باید کسر ثابته ای از راحتی ، آزادی و خوشی خویش را فدا کند " (آدام اسمیت ، ثروت ملل ، نیویورک ، ۱۹۳۷ ، ص ۳۳) .
- ۴۴ - رجوع کنید به : تئوری های ارزش اضافه ، جلد ۳ ، ص ۲۵۷ : "اما وقت آزاد ، وقت زیاده ، عین ثروت است ، بعضا بدلیل لذتی که از محصول کار برده میشود و بعضا بدلیل فعالیت آزادانه ای که - برخلاف کار - تحت فشار یک هدف خارجی که باید برآورده شود قرار ندارد ، و اینجا مش ضرورتی طبیعی پس از وظیفه ای اجتماعی - بسته به تعایل شخص - تلقی میشود ."
- ۴۵ - منظور کار نیست که قائم به تضاد طبقا تیست .
- ۴۶ - گروندریسه ، ص ۶۱۱ .

۴۷ - همانجا، ص ۷۱۲.

۴۸ - در گروندریسه می‌خوانیم: "تأکید را نباید بر شیئیت یافتگی، بلکه بر بیگانگی، از کف رفتگی، فروش رفتگی، بایده‌گذاری؛ برای این وضع بایسته گذارد که آن قدرت عینی هیولائی که کار خود بی‌عنوان یکی از آنات [بی‌حالات وجودیش] در مقابل خویش برافراشته است نه متعلق به کارگر بلکه متعلق به شرایط تجسم انسانی یافته کار، یعنی سرمایه است. تا بداند چنانچه که، از دیدگاه سرمایه و کار مزدی، آفرینش هیأت عینی فعالیت در تضاد با ظرفیت بلافصل کار روی میدهد، - یعنی این پروسهٔ عینیت یافتن در حقیقت، از دیدگاه سرمایه [و کار مزدی] بمنزلهٔ پروسهٔ از کف دادن ظاهر میشود - تا اینجا، این تحریف و وارونگی واقعی است، و نه صرفاً یک تحریف و وارونگی فرضی که در تخیل کارگران و سرمایه‌داران اتفاق می‌افتد." اما "اقتصاددانان بورژوا چنان در قفس تنگ مفاهیم متعلق به یک مرحلهٔ خاص تاریخی در سیر تکامل اجتماعی محبوسند که ضرورت شیئیت نیروهای اجتماعی کار در نظرشان از ضرورت بیگانگی این نیروها از کارزننده گسست ناپذیر می‌نماید" (گروندریسه، صفحات ۸۳۲-۸۳۱).

۴۹ - مارکس در تئوری‌های ارزش اضافه میگوید: "بدیهی است که اگر طول زمان کار آنقدر کاهش یابد که بصورت نرمال درآید، و بعلاوه اگر کار را نیز نه برای شخص دیگری بلکه برای خودم انجام دهم، و در عین حال، تضادهای اجتماعی میان ارباب و خادمانش، و غیره، از میان بروند، زمان - کار خصلتی متفاوت، خصلتی آزادخواه یافت؛ کار واقعاً اجتماعی، و سرانجام مبنای وقت زیاده خواهد شد - کار انسانی که وقت زیاده هم دارد باید از کیفیت بسیار بالاتر از کار حیوانات با رکش برخوردار باشد" (تئوری‌های ارزش اضافه، جلد ۳، ص ۲۵۷).

۵۰ - در کار پیتال، جلد ۱، [پنگوئن] ص ۶۶۷، [پروگرس] ص ۵۳۰ آمده است: "امحای شکل سرمایه‌دارانه، تولید مجال کاهش روزگار به حد زمان کار لازم را فراهم خواهد آورد. اما حتی در آن حالت نیز بیشتر روز به کار لازم اختصاص خواهد یافت، به دو دلیل: اول آنکه وضع زندگی کارگر ترقی میکند و سطح انتظارش بالا می‌رود، و دوم آنکه بخشی از آنچه اکنون کار را اضافه را تشکیل میدهد در آن زمان کار لازم بحساب می‌آید، یعنی کاری محسوب میشود که برای تشکیل یک صندوق اجتماعی ذخیره و انباشت لازم است."

۵۱ - "ضمناً، نگفته پیدا است که زمان کار مستقیم [بلافصل] نمیتواند در تضادی تجربیدی یا وقت آزاد - که از دید اقتصاد بورژواشی تنها در آن ظاهر میشود - باقی بماند" (گروندریسه، ص ۷۱۲).

۵۲ - "تنها آنجا که تولید تحت کنترل عملی و نقشه مند [از پیش تعیین کننده] جامعه قرار دارد، جامعه رابطهای میان حجم [میزان] زمان کار اجتماعی مصرف در تولید اجناس معین، و حجم [میزان] نیاز اجتماعی ای که بوسیله این اجناس باید ارضاء شوند برقرار میآزد." (کا پیتال، جلد ۳، [نشر پروگرس] ص ۱۸۲).

۵۳ - مارکس از زاویه دیگری نیز به این "اقتصاد وقت" می نگرد: "اقتصاد واقعی ... عبارت از صرفه جوئی و پس انداز زمان کار است ... اما پس اندازی همسان با رشد نیروهای مولده، و لذا به هیچوجه اساک در مصرف نیست، بلکه رشد قوا، رشد قابلیت های تولیدی، و بنا بر این هم رشد قابلیت ها و هم رشد وسائل مصرف است. توانائی و قابلیت مصرف داشتن یک شرط مصرف، و لذا وسیله ای پایه ای و اولیه آنست، و این قابلیت [مصرف]، رشد استعداد های فردی است، [وجود] یک نیروی تولیدی است. صرفه جوئی در زمان کار معادل افزایش وقت آزاد است، یعنی وقتی که صرف رشد کامل و همه جانبه فرد میشود، که این یک بنیوه خود بر قدرت تولیدی کار فرد - که خود بزرگترین قدرت تولیدیست - اثر میگذارد، از زاویه پروسه بلا فصل تولید این را میتوان تولید سرمایه ثابت دانست - که سرمایه ثابت در اینجا بمعنای خود انسان است." (گروندریسه، صفحات ۷۱۲ - ۷۱۱).

۵۴ - گروندریسه، ص ۱۷۳ - ۱۷۲. پاراگراف موجود در کا پیتال، جلد ۳ (ص ۸۵۱) را که در آن مارکس مخالفت خود را با استورش (Storch) ابراز میدارد به همین معنا [ی فوق] باید فهمید: "ثانیا، پس از ازالای شیوه تولید سرمایه داری - اما حفظ تولید اجتماعی - تعیین ارزش همچنان بقوت خود باقی خواهد بود، بدین معنا که تنظیم زمان کار و توزیع کار اجتماعی میان گروه ها [پاشا خه ها] ی مختلف تولید، و بالاخره حساب داری که در برگیرنده همگی اینهاست، اهمیت و ضرورتی بیش از همیشه می یابد." ضمنا، این احتمالا تنها جائی در نوشته های مارکس است که اقتصاد دانانی نظیر جون رینسون و لئونتیف (Leontiev) بحق میتوانند بدان رجوع کنند تا اینه "قانون ارزش درسوسیالیسم" را به او نسبت دهند. روشن است که آنچه در این انتساب برای ایشان کفایت میکند صرف وجود عبارت "تعیین ارزش" در یک جمله است. اما آنان، با همین درجه از حقانیت، میتوانند بر قطعات پراکنده ای که مارکس در آنها "به زبان اقتصادعا میانه" از "سرمایه" در جهان باستان (و یا حتی درسوسیالیسم) سخن میگوید انگشت گذارند و ادعا کنند که سرمایه برای مارکس نه مقوله ای تاریخی بلکه مقوله ای ازلی - ابدیست. (رجوع کنید به این قطعه در تئوری های ارزش اضافه، جلد ۳، ص ۲۵۷ "زمان

کار، حتی در صورت ازمیان رفتن ارزش مبادله، همواره جوهرآفریننده، ثروت و میزان سنجش هزینه تولید آن، باقی خواهد ماند.»

۵۵ - تئوری های ارزش اضافه، جلد ۳، ص ۱۲۹.

۵۶ - گروندریسه، ص ۱۵۸ [ترجمه فارسی، ص ۹۷].

۵۷ - همانجا، صفحات ۱۷۲ - ۱۷۱ [ترجمه فارسی، صفحات ۱۱۳ - ۱۱۲].

۵۸ - انگلس در این باره چنین نظر میدهد: "من پیشتر، در ۱۸۴۴، گفته بودم [در خطوط عمومی نقدی بر اقتصاد سیاسی] که در یک جامعه کمونیستی، در زمینه تصمیم گیری مربوط به تولید، تنها چیزی که از مفهوم سیاسی - اقتصادی ارزش باقی خواهد ماند، ایجاد توازن فوق الذکر میان اثر مفید [اشیا مصرفی]، و صرف کار [برای تولید آنها] است. اما توجیه علمی این حکم، چنانکه - میتوان مشاهده کرد، تنها با کاپیتال مارکس ممکن گردید." (آنتی دورینگ).

۵۹ - رجوع کنید به نامه انگلس، مورخ ۵ اوت ۱۸۹۵ به اشویت: "در فولکس - تریبیون نیز بحثی درباره توزیع محصولات در جامعه آینده، و اینکه آیا این توزیع بر طبق مقدار کار انجام شده صورت میگیرد یا از طریق دیگری، آمده است. در مخالفت با برخی جمله پردازی ها درباره عدالت با مسأله برخوردی بسیار 'ماده گرایانه' شده است. اما عجیب اینجاست که این سؤال بخاطر هیچکس خطور نکرده که، بعد از همه، این حرفها، روش توزیع اساسا بستگی به این دارد که چه مقدار چیز برای توزیع وجود دارد، و اینکه این [مقدار] یقینا با پیشرفت تولید و سازمان اجتماعی تغییر خواهد کرد، و بنا بر این روش توزیع نیز تغییر خواهد یافت. اما همه کسانی که در این بحث شرکت کرده اند 'جامعه' سوسیالیستی را نه چیزی مدام در حال تغییر و پیشرفت بلکه چیزی ساکن و برای همیشه ثابت توصیف کرده اند، که بنا بر این باید روش توزیع ثابت و همیشگی ای نیز داشته باشد. حال آنکه کاری که میتوان کرد اینست که ۱ - سعی کرد روش توزیع مورد استفاده در شروع را کشف کرد، و ۲ - سعی کرد گرایش کلی تکامل آتی را پیدا کرد. ولی در این باره من کلامی هم در تمام این مباحثه پیدا نمی کنم!" (گزیده مکاتبات، [نشر پروگرس] ص ۳۹۲).

۶۰ - کاپیتال، جلد ۱، [پنگوئن] ص ۱۷۲، [پروگرس] ص ۷۸ - ۷۹.

۶۱ - رجوع کنید به اظهارات مهم لنین و تروتسکی در این باره، در دولت و انقلاب، و انقلابی که به آن خیانت شد.

۶۲ - مارکس فهرستی از این مقادیر کمرشونده بدست میدهد: "اول، ما به ازای وسائل تولید مصرف شده، دوم، سهم دیگری برای گسترش تولید، سوم، صندوقهای پس انداز یا بیمه برای مقابله با حوادث و خرابی های ناشی از بلیات طبیعی،

و غیره. " بدین ترتیب تنها با قیما نده محصول است که "بعنوان وسیله" مصرف در نظر است. اما "پیش از آنکه این مقدار میان افراد تقسیم شود اقلام زیر را نیز باید از آن کسر کرد: اول، آن هزینه های عمومی اداره امور که به تولید تعلق ندارند. ... دوم، سهمی که برای ارضای نیازهای عمومی مورد نظر است، از قبیل مدارس، خدمات درمانی، و غیره. سوم، صندوقی برای آنها که قادر به کار نیستند. ... حالا تازه اینجا است که به 'توزیع' می رسیم. ... یعنی به آن بخش از وسائل مصرف که در میان افراد تولید کننده درجا معـه تعا ونی تقسیم می گردد" (نقد بر نامه کوتا). همچنین نگاه کنید به کاپیتال، جلد ۳، صفحات ۸۴۹ - ۸۴۷، ۸۷۶ - ۸۷۵، ۸۷۹ - ۸۷۷.

۶۳ - همانجا.

۶۴ - رجوع کنید به اقتصاد جدید، مسکو، ۱۹۲۶. ترجمه انگلیسی، آکسفورد، ۱۹۶۵.

۶۵ - توجه ما در اینجا عمدتاً معطوف به گروندریسه بود. این خود توضیح میدهد که چرا ما تنها گاه به گاه از اظہارات و بحث های متعددی که درباره جا معـه کمونیستی در کاپیتال، تئوری های ارزش اضافه، و آنتی دورینگ وجود دارد ذکری بمیان آوردیم.

۶۶ - "اما در چها رچوب جا معـه بورژوازی، جا معـه ای که بر ارزش مبادله استوار است، مناسبات گردش و ایضاً مناسبات تولیدی پدید می آیند که در حکم مین هائی برای منفجر کردن آنند؛ انبوهی از اشکال تضاد آمیز تشکیلی - دهنده وحدت اجتماعی ای اند که خلعت تضاد آمیز آن را هرگز نمیتوان از طریق دگردیسی آرام از میان برد." از اینجا است اهمیت عظیم مبارزه طبقاتی پرولتاریا و پروسه های ایدئولوژیکی که پایه آنرا تشکیل میدهند؛ "شناخت محصولات بمثابه [چیزی] از آن خود، و این تشخیص که جدا شیش از شرایط تحقق خود نادرست است - به زور تحمیل شده - ؛ آگاهی عظیمی [برای کارگر] است، آگاهی عظیمی که خود محصول شیوه تولید مبتنی بر سرمایه است، و هما نقد بر ناقوس مرگ آن؛ همانطور که با آگاهی برده بر اینکسسه او نمیتواند ما یعلک دیگری باشد، با آگاهی برخویشتن بمنزله یک شخص، موجودیت برده داری به موجودیتی تصنعی، به موجودیتی نباتی بدل میشود، و دیگر قار نیست بعنوان بنیان تولید مسلط باشد." (گروندریسه، صفحات ۱۵۹ و ۴۶۳، [ترجمه فارسی، صفحات ۹۸ و ۴۵۸ - ۴۵۷]).

مقدمه کتاب

“دوران سرنوشت سازیک انقلاب”

جعفر رسا

سالهای ۲۸-۱۹۲۴ در تاریخ انقلاب روسیه، سالهای مهمی محسوب میشوند زیرا نتیجه مبارزه‌ای که در طی این سالها در حزب بلشویک در گرفته بود، سیر حرکت آتی جامعه شوروی از آن مقطع تا کنون را تعیین نمود. با شروع پروسه منعتی شدن سریع شوروی پس از این دوران پرمجا دله، آن پروسه، مادی تعیین کننده‌ای که بافت، ساختار، و مناسبات سیاسی - اجتماعی جامعه شوروی پس از انقلاب را بطور برگشت ناپذیری شکل داد، آغاز گردید. پس بررسی مباحثات اساسی که در طی آن سالها در جامعه شوروی جریان داشت ضرورتا میبایست یک جزء اساسی هر بررسی جدی انقلاب روسیه را تشکیل دهد.

ما در این نوشته همین هدف را دنبال کرده ایم. تلاش ما برای این است که در اینجا به بررسی آن آلترناتیوهای اقتصادی بپردازیم که از اوایل نیمه دوم دهه ۲۰ تا اوایل دهه ۳۰ برای تحول اساسی جامعه روسیه و گذار آن بسوی سوسیالیسم طرح شده بودند.

با تثبیت اقتدار سیاسی حکومت نوپای کارگران روسیه پس از پایان جنگ داخلی ۲۱-۱۹۱۸ که با سرکوب قطعی نیروهای مسلح بورژوازی روس و همچنین نیروهای اشغالگردول مختلف امپریالیستی جهان همراه بود، و با رونق یافتن اقتصاد داخلی شوروی در طی سالهای اول سیاست اقتصادی نوین (نپ)، موقعیت اضطراری سیاسی و اقتصادی دوران انقلاب در جامعه روسیه نیز به پایان رسید. کمونیسم جنگی ونپ، طی سالهای اول انقلاب هرکدام بعنوان اقداماتی فوری برای تخفیف موقعیت بحرانی و حاد جامعه شوروی آن دوران طرح و اتخاذ شده بودند. در دوران کمونیسم جنگی با متمرکز کردن تولید برای رفع نیازمندیهای جبهه‌های جنگ، پیروزی کارگران روسیه در مبارزه بر علیه گاردهای سفید و نیروهای مسلح دول امپریالیستی با موفقیت به سرانجام رسیده بود. و در دوران نپ، استفاده

از محرکه‌ها و مکا نیسم با زار، این را ممکن ساخته بود که اقتصاد از هم گسیخته و درهم ریخته جا معه شوروی بتواند مجددا بعنوان یک کلیت ارگانیک و مرتبط که از حداقلی از رونق و حیات درونی بهره‌مند است، عمل نماید.

اتکاء به مکا نیسم با زار البته، محدودیت‌های خاص خویش را نیز بهمراه داشت. درازاء راه افتادن چرخ اقتصاد دو به دو نسبتی وضعیت آن، سیستم کارمزدی، قیمت‌ها، سود،... و خلاصه آنچه اساس و جوارح یک نظام سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد، درجا معه شوروی کماکان برقرار بود. هرچند البته عمده صنایع و املاک بزرگ دیگر در تمام حب دولت قرا رگرفته بودند و نیز وضعیت معیشتی طبقه کارگران و نقش و دخالت آن در تولید و توزیع در طی این سالها در مقایسه با تمام کشورهای دیگر جهان تحولی اساسی را از سر گذرانده بود.

البته کسی انتظار نداشت - و آنان که غیر از این فکر میکردند متوجه شدند که اشتباه میکردند - که در همان فردای پیروزی قیام پتروگرا دو یا در پایان موفق جنگ داخلی، نظام اقتصادی جا معه شوروی نیز یک شبه و بطور اساسی متحول گردد. وضعیت بسیار پرمسلمان سیاسی و اقتصادی کشور در آن سالها زمینه ایجاد چنین تصویری را به سختی فراهم می‌آورد. اما با تثبیت سیاسی قدرت کارگران، معضل پایداری یک نظام اقتصادی دراز مدت و متفاوت از سرمایه‌داری ضرورت خود را در مقابل انظار کارگران انقلابی روسیه و البته رهبران حزب کمونیست شوروی قرار داد. "اکنون که توانستیم خود را در مقابل تنها جمهور ژوازی روس و جهان سرپا نگه داریم و انقلاب جهانی نیز کماکان به کمک ما نیا مده است، چه باید بکنیم؟" این سوالی بود که بطور جدی ذهن هر کارگر شوروی و طبعا هر کدام از رهبران حزب بلشویک را بخود مشغول کرده بود. "کمونیسم جنگی و نپ هر کدام اقدامات فوری و اضطراری برای یمان بودند - راه حل دراز مدت چیست؟"، چگونه میتوانیم علی‌رغم انزوای انقلاب روسیه به آرمای آنها و آمال کمون دست یابیم؟" اینها و دهها سوال مشابه دیگر، سوالاتی بودند که میبایست پاسخ میگرفتند. ما در این نوشته سعی کرده‌ایم به بررسی پاسخی‌هایی بپردازیم که در آن سالها به این سوالات داده شد. مکان محوری مسئله چگونگی صنعتی شدن در تمام راه حل‌هایی که در طی سالها برای تحول اساسی اقتصاد روسیه را شده بودند، ما را بر آن داشت که این نکته را طی این نوشته بویژه مدنظر داشته باشیم.

بررسی ما از آنچه در طی آن سالها را شده شد، البته صرفاً یک بررسی فنی از نقاط تما یز و اشتراک دیدگاه‌های مختلف نیست. همانطور که خواننده در طی نوشته متوجه خواهد شد، ما سعی کرده‌ایم نشان دهیم که چگونه مبحث صنعتی شدن شوروی در طی سالهای ۱۹۲۵ به بعد به محل تلاقی و تقاطع نقطه نظرات و آرمای نهایی طبقات مختلف روسیه بدل شد. بنظر ما اینکه مباحث اساسی مربوط به تحول اقتصادی جامعه

روسیه - بویژه مبحث صنعتی شدن آن کشور - عمدتاً بصورت مباحثات درونی حزب بلشویک خود را نمایان ساختند، نمی‌بایست به معنای خلاصه کردن انعکاس این مباحثات و یا محدود دیدن برداشته‌ها به تغییر و تحولات درونی حزب بلشویک و یا در بهترین حالت جنبش کارگری روسیه تعبیر شود. مبارزه بین دو طبقه اصلی جامعه روسیه یعنی مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی از پیش از انقلاب اکتبر بر سر تحقق آرمانهای معینی در مقابل نظام تزاری در جریان بود؛ انقلاب اکتبر یک تحول تعیین کننده در توازن نیرو به نفع پرولتاریای روسیه به آورد ولی این بدان معنا نبود که با شکست نظامی - سیاسی بورژوازی روسیه، آرمانها و خواستههای این طبقه، و حاملین مادی این نظرات یک شبه از جامعه روسیه رخت بربستند. کاملاً برعکس، مبارزه بین این دو طبقه، در فردای انقلاب اکتبر کماکان بر سر معضلات مهم جامعه روسیه تداوم یافت. مبحث صنعتی شدن، آن مبحثی بود که با ردیگر آرمانها و اهداف بورژوازی روسیه خود را در مقابل آرمانها و اهداف پرولتاریای روسیه قرار میدادند. نشان دادن چگونگی سیر پیشرفت این مبارزه و چگونگی تفوق یافتن آرمان بورژوایی صنعتی شدن روسیه، امری است که ما در اینجا آن را تعقیب میکنیم.

ولی آیا پیروزی نظامی - سیاسی کارگران روسیه بر بورژوازی آن کشور، آنان را در موقعیت مسا عدتری برای اتخاذ آرمانها و اهداف طبقاتی شان قرار نمیداد؟ قطعاً چنین بود، منتها هما‌نطور که خواهیم دید، ابهامات و نا روشنیهایی که در زمینه درک عمومی بلشویکها از مفهوم تحول اقتصادی یک جامعه سرمایه داری به سوسیالیسم وجود داشت - ادراکاتی که عوارض شان در پرتو وضع داخلی روسیه و موقعیت بین المللی انقلاب اکتبر تشدید می شدند - آنان را در این مبارزه تعیین کننده خویش نا موفق گردانید. این ابهامات و نا روشنیهایی که چه بودند و چگونه در تلقیات آن زمان بلشویکها در قبال مسئله صنعتی شدن متجلی شدند؟ این نیز امری است که ما در اینجا به آن پرداخته ایم، به علاوه ما برای روشن کردن و اثبات آنچه فوقاً بدان اشاره کردیم، به بررسی یکا یک آلترناتیوهای عمده ای پرداخته ایم که در طی آن دوران در مقابل طبقه کارگر روسیه قرار داده شده بودند. در طی این نوشته ما نشان میدهم که چگونه دو آلترناتیو اساسی برای رفع معضلات اقتصادی جامعه روسیه مقدمتاً در حزب بلشویک شکل گرفتند و مضمون و محتوای هر کدام را از این دو وجه بودند. به علاوه ما پروسه تکوین و بن بست نظری و عملی هر یک از این دو آلترناتیو (منظور آلترناتیو پوزیسین چپ و آنچه تحت عنوان جناح بوخارینی یا راست حزب موسوم است) را گام به گام در این نوشته تعقیب میکنیم و مفهوم عینی شکست این آلترناتیوها را برای خواننده روشن میسازیم. در این تلاش خود، ما مبنای متدولوژیک و تئوریک هر کدام از این دو آلترناتیو را مختصراً مورد بررسی

قرار داده ایم.

در اینجا جا دارد به وجه دیگری از مسئله نیز اشاره نمائیم. مطالعه و نقد آنچه در آن سالها گذشت صرفاً از اهمیت تاریخ شناسانه بررسی زمینه های شکست انقلاب اکتبر برخوردار نیست. آنچه در آن سالها گذشت کماکان در دنیای معاصر مدافعان نظری خود را دارد و یکی از مبانی فکری انواع سوسیالیسم های غیر کارگری عصر ما را تشکیل میدهد. از یک سو چگونگی صنعتی شدن روسیه برای سالهای سال از جانب رویزبونیسم روسی به عنوان تنها الگو و روش برای برقراری "سوسیالیسم" در یک جامعه سرمایه داری "عقب مانده" در مقام مقایسه با آمریکا و اروپای پیشرفته قلمداد شده و میشود؛ از سوی دیگر، مدافعان فعلی نظرات اپوزیسیون چپ - از ترسکیست ها گرفته تا کمونیست های چپ - همانند پیش کسوتان خود مدعی هستند که سیر روند تحولاتی که در روسیه آن دوران بوقوع پیوست در انتظارها انقلاب کارگری "زودرس" و "منزوی" شده "دیگری" قرار دارد و درجه آن معاصر صورت پذیرد. آنسان مدعی اند که سنا ریو کما بیش همان خواهی بود، مگر آنکه انقلاب جهانی به پیروزی رسد. بنا بر این برای اینان شکست انقلاب روسیه الگوی تقریباً ثابتی برای شکست هر انقلاب کارگری دیگری است که در این عصر در آنزوا از انقلاب جهانی نیسی کارگران روی دهد.

اینگونه درس آموزی از تجربه انقلاب روسیه برای کارگران معاصر جهان که در سراسر گیتی بر علیه نظام سرمایه داری دست به اعتراض و مبارزه می زنند و از یکسو نمیخواهند "مدل روسی" صنعتی شدن را بعنوان سوسیالیسم ورهائی واقعی شان از قید سرمایه قلمداد کنند - در حقیقت بخشی از کارگران جهان دقیقاً بر علیه همین "مدل" دست به اعتراض و مبارزه زده و میزنند؛ و از سوی دیگر هیچ تضمینی برای شان وجود ندارد که وقوع انقلاب در کشور خودشان به وقوع انقلابات کارگری در سایر کشورهای جهان - یا حداقل کشورهای مهم و اصلی آن - بطور همزمان منجر شود، راه چاره ای باقی نمیگذارد. مطالعه و بررسی مباحثات و نظرات تئوریک که پیش در آمد تحولات اقتصادی سالهای دهه ۳۰ به بعد روسیه بودند، ما را قادر میسازد تا در نقد و طرد آنچه بنام "سوسیالیسم واقعاً موجود" شناخته شده، توانا تر گردیم و در مقابل با اتکاء به متون و آموزش های بنیادگذاران سوسیالیسم علمی تصویر روشنتری کنکرت تری از آن سوسیالیسم کارگری دست یابیم که ما رکس و انگلس در نوشتجات خود در نقد مناسبات جامعه سرمایه داری وجوه مختلف آن را بیان کرده بودند.

با توجه به آنچه گفته شد، نوشته حاضر در دو بخش و هشت فصل ارائه میشود. در بخش اول به بررسی مطالعه زمینه های مادی و روندهای فکری ای می پردازیم که مباحثات و مجادلات دهه ۴۰ در شوروی بر سر تحول اقتصادی آن کشور بر مبنای آنها روی دادند. در بخش دوم به بررسی مضمون و محتوای نظرات ارائه شده در طول

مجادلات اساسی آن سالها می‌پردا زیم، و بالاخره در موخره این نوشته، به ما به اراء
 نهایی این مجادلات خواهیم پرداخت، همچنین در خاتمه این نوشته لیست مختصری
 از برخی متون و کتبی که هر کدام به نحوی از انحاء مباحثات آندوره و یا زمینه‌های
 مادی و فکری آن دوران را روشن می‌سازد، آورده ایم. این کتابشناسی بهیچوجه
 کافی نیست ولی بهر رو حای برخی از مهمترین منابع موجود حول این زمینه
 است.

جعفر رسا

دی ماه ۱۳۶۶

نقدی بر مقاله رفیق ایزدی

پیرامون سیاست‌های اقتصادی بلشویکها، ۱۹۲۳ - ۱۹۱۸

فریدیا را الهی

هم‌اکنون نظرات و مباحثات درونی حزبمان حول دلایل و چگونگی شکست انقلاب اکتبر برگره‌گاه‌های یک تحلیل سوسیالیستی از شوروی متمرکز شده است، ساختار و مکانیسم دولت پرولتری، مکان انقلاب جهانی در سوسیالیسم، دیکراسی و محتوای اقتصادی انقلاب سوسیالیستی از جمله مهمترین این مسائل گریه هستند، نظرات مختلفی درباره مکان هر یک از این مسائل در تحلیل شکست انقلاب اکتبر بیان شده و ارزیابی دیدگاه‌ها و جریان‌های دیگر از این زاویه، به یکی از نقیصات تمرکز اصلی مباحث ما تبدیل شده است. در مجموعه این مباحثات، تا آنجا که به تحلیل و علل زمینه‌های شکست پرولتاریا در شوروی بر می‌گردد، تا آما دگی نظری و عملی بلشویکها در عرصه اقتصادی، در تقابل با سایر علل دیگر جایگاه ویژه‌ای یافته و بعنوان یکی از دلایل اصلی شکست انقلاب اکتبر در روسیه مورد بحث قرار گرفته است.

مقاله رفیق صلاح ایزدی [بررسی انتقادی سیاست اقتصادی بلشویکها - ۲۳ - ۱۹۱۸، مندرج در بولتن شماره ۲ مارکسیسم و مسئله شوروی] از آن جهت که به اتکاء متدولوژی فوق (نقد سوسیالیستی) به بررسی انتقادی سیاستهای اقتصادی بلشویکها در سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۲۳ می‌پردازد قابل توجه می‌باشد. چرا که بی‌ظاهری نویسنده در جهت تعمیق و بسط این متدولوژی و ناظر کردن آن بر سالهای بعد از انقلاب اکتبر گام برداشته است تا نشان دهد نداشتن آلترناتیو اقتصادی پرولتری از جانب بلشویکها چگونه خود را در اتخاذ سیاستهای اقتصادی این دوران بروز داد و چگونه پرولتاریای روسیه را به شکست کشاند.

اینکه مقاله رفیق صلاح و تلاش وی برای اثبات احکام فوق تا چه درجه از حقانیت برخوردار خواهد بود نکاتی است که در این نوشته سعی خواهیم کرد بدان بپردازیم.

رفیق صلاح نقطه عزیمت خود را برای ارائه بحث اینگونه توضیح می‌دهد که :

در اینجا قصد ما تبیین آنچنان عملکرد و برنامۀ اقتصادی‌ای نیست که اگر بلشویکها در فردای پس از کسب قدرت سیاسی آنرا اتخاذ میکردند احتمالاً در انقلاب اقتصادی خود پیروز میشدند؛ بلکه نشان دادن اشتباه بلشویکها در اتخاذ راه‌روشهای اقتصادی‌ای است که ادا نم‌آید به چیزی منجر نمیشد جز ایجاد یک جامعه بوروکراتیک بر فراز سر طبقه کارگر و با شیوه تولید و عمل کاپیتالیستی. (۱)

روشن است که رفیق صلاح در ادا مبحث قرا را ست ثابت کند که سیاستهای اقتصادی بلشویکها در این سالها (یعنی کمونیسم جنگی و سالهای نخست نپ که از سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۳ را در بر میگیرد) مراحل از پیرو سه رسیدن به شیوه تولید و عمل سرمایه‌دارانه و ایجاد جامعه بوروکراتیک بر فراز سر طبقه کارگر بوده اند و اشتباه بلشویکها در اتخاذ این راه‌روشها بشکلی اجتناب‌ناپذیر شوروی را در راستای تقویت و تسلط سرمایه‌داری به پیش برده است .

کوشش رفیق صلاح برای اثبات بحث فوق، وی را به آنچنان موضعی میکشاند که عملاً مرز و تفکیک دولت در دوره‌های انقلابی با دولت در دوره‌های متعارف و لذا رابطه اقتصاد و سیاست در این دو دوره را بهم میریزد، پیشرو بودن بلشویسم را به سبب انقلاب اکتبر در اقدامات بلاواسطه سوسیالیستی می‌بیند، اقدامات مقطعی و موقتی بلشویکها برای حفظ دیکتاتوری پرولتاریا را از موضع پرولتری ایشان نسبت به این اقدامات تهی می‌سازد و حتی از آنهم پیشتر رفته، تلویحاً شکست انقلاب اکتبر را اجتناب‌ناپذیر نشان میدهد و بلحاظ متدبیر خورده به خصوصیات و ضروریات اقدامات بلشویکها در آن دوره به طیف منقدین دمکرات دولت شوروی ملحق میشود، در واقع نقد دیدگاه رفیق صلاح از جانب من و از این زوایا به معنای دفاعی است از رگسیسوس اقدامات اقتصادی بلشویکها در فاصله سالهای ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۳ و اثبات این امر که هم کمونیسم جنگی و هم نپ (بحثا به مهمترین سیاستهای اقتصادی دوره مسیورد نظر)، سیاستهای معین اقتصادی و ناشی از ضروریات و شرایط ویژه پس از انقلاب اکتبر و بهمین لحاظ پاسخ دهنده ضروریات اقتصادی در این دوران برای حفظ و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا از موضع پرولتری بوده‌اند، سیاستهای اقتصادی‌ای که نه تقویت و نه تسلط سرمایه‌داری ضربه خورده روسیه ناشی از اتخاذ آنها نبود. اما اجازه بدهید قبل از وارد شدن در بررسی جوهر و محتوای اصلی بحث، مقدمات اشاره‌ای کوتاه به عدم تناسب عنوان مقاله و محتوای آن بنمایم. تیزتر مقاله بررسی انتقادی سیاستهای اقتصادی حزب بلشویک در فاصله سالهای ۲۳- ۱۹۱۸ میباشود و نویسنده منطقی‌با یستی نقد مشخص

خود، همراه با دلایل آنرا در مقاله نشان دهد، یعنی بخش اصلی نوشته، رفیق قاعدتا بایستی به این سوال جواب دهد که انتقاد نویسنده از سیاستهای اقتصادی بلشویکها در ایندوره چه میباشد؟ در بخش مربوط به کمونیسم جنگی که نزدیک به ۳ سال و از فاصله سالهای ۲۱-۱۹۱۸ در روسیه جریان داشت مقاله بعد از اینک که جزئیات و وجوه گوناگون این سیاست اقتصادی را بلحاظ تاریخی و تحقیقی در چندین صفحه بر می شمارد، اما تنها انتقادی که برای این سیاست اقتصادی معین وارد میداند اینست که :

به سبب نبود استراتژی اقتصادی پرولتری برای انجام انقلاب اقتصادی، در این دوران همچنین ما شاهد فقدان ارگانهای اقتصادی ای هستیم که به ارتحول انقلابی اقتصاد خدمت کنند و همراه با ارگانهای دیگری - که نیازهای اقتصادی کشور را در دوران جنگ داخلی و مداخله امپریالیستی تامین میکرد - در کل در جهت تحقق برنامه دراز مدت اقتصاد سوسیالیستی گام بردارد. دقیقاً به این دلیل است که این ارگانها پس از پایان گرفتن سیاست اقتصاد کمونیسم جنگی از بین رفته و منحل میگرددند و جای خود را به ارگانهای دیگر میدهند (۲)

رفیق صلاح، نبود ارگانهای اقتصادی ای که به ارتحول انقلابی اقتصاد خدمت کند (که به زعم وی ناشی از نبود استراتژی اقتصادی پرولتری برای انجام انقلاب اقتصادی است) را نقد این سیاست نام می نهد. وی قرار بود سیاست اقتصادی اتخاذ شده از جانب بلشویکها را نقد نماید اما آنچه که بنظروى بایستی انجام داده میشد و نشد مورد انتقاد است. بنا بر این رفیق صلاح روشن نمیشود که نقدش از سیاست اقتصادی کمونیسم جنگی چیست؟ درست بوده یا خیر؟ و دلایل آن چیست؟ و همچنین نشان نمیدهد که اشتباه بلشویکها در اتخاذ این روش اقتصادی چه بود که بنا به حکم کلی رفیق در ابتدای مقاله، در پروسه بعدی خویش یکی از اجزاء تشکیل دهنده جامعه بورکراتیک بر فراز سر طبقه کارگر و با شیوه تولید و عمل کار پیتالیستی شد.

بعد از پایان کمونیسم جنگی، بلشویکها به اتخاذ سیاست اقتصادی نوین (نپ) روی آوردند این سیاست اقتصادی درکنگره دهم حزب در سال ۱۹۲۱ بوسیله لنین ارائه و بدنبال آن به پرا تیک درآمد. اینجا نیز رفیق صلاح بعد از ارائه یکسری اطلاعات در زمینه چگونگی اتخاذ این سیاست و ارزیابی لنین از آن، و روندهائی که بر اثر اجرای این سیاست در اوضاع اقتصادی روسیه بوجود آمد (هر چند در این بخش تا آنجا که نظرات خویش را وارد مینماید به اشتباه درمی غلطد که

بعدا بدان میپردازم) وقتی به پای نقد این سیاست اقتصادی مینشیند نقد این سیاست اقتصادی در ابتدای ارائه آن یعنی سال ۱۹۲۱ بلکه نقد آنرا در سالهای بعد از ۱۹۲۳ و بخصوص کنگره سیزدهم حزب در سال ۱۹۲۴ را مدنظر قرار میدهد، توجه کنید :

از مقطع کنگره سیزدهم [۱۹۲۴] به بعد، بلشویکها آخرین فرصت را برای پرداختن به اقتصادیات و برنامه اقتصادی دوران گذاشتند. تعریف نهادهای توده‌ای - کارگری، تعریف مناسبات این طبقه با مناسبات موجود، تدوین قوانین سوسیالیستی تولید و توزیع و غیره را از دست دادند و حتی در این رهگذر مهمترین تجربیات پرا تیک یکساله نپ که آنها بمنتزله عبور موفقیت آمیز از سرمایه داری دولتی به سوسیالیسم که از سوی لنین در گزارش سیاسی کمیته مرکزی به کنگره یا زدهم مورد تأکید قرار گرفته بود به فراموشی سپرده شد. (۳)

با نگاهی کوتاه به سطور فوق می بینیم که اینجا نیز با نقد مشخص از نپ روبرو نیستیم بلکه با زهم نبود استراتژی اقتصادی پرولتری و فراموشی تجربیات نپ و ... آنهم در سال ۱۹۲۴ مورد نقد مقاله میباشند.

محور اصلی بحث رفیق صلاح کدام است؟

بحث اصلی اینست که رفیق صلاح وجه مشخصه نقصان بلشویکها را در عرصه اقتصادیات جستجو میکند و مقطعی حرکت کردن، پاسخ روزمره به مسائل اقتصادی دادن، دنباله روی از وضعیت اقتصادی موجود، عقب نشینی و آوانس دادن به بورژوازی و ... را از جانب بلشویکها ناشی از عدم تلاش آنها برای برنامه ریزی گسترده و سری که در سطح استراتژیکی بیان کننده کل برنامه اقتصادی پرولتری برای تمام طول دوران گذار و در سطح تاکتیکی بیان کننده رفع موانع و مشکلات مربوط به اتخاذ این سیاست است، میداند. به اتکاء فرمولبندی فوق و از تعمیم این نگرش به تمامی مراحل حیات دیکتاتوری پرولتاریا (و در اینجا دوره انقلابی که هنوز حفظ قدرت سیاسی در اولویت قرار دارد) رفیق یکسری سطح منتقدین دمکرات دولت شوروی بلحاظ متدولوژیک تنزل میکند، اگر قبول داشته باشیم که دولت انقلابی در دوره انقلاب، یعنی دولتی که حاصل قیام و ناظر بر دوره پیروزی سیاسی و نظامی قطعی انقلاب است با دولت متعارف حاصل انقلاب، یعنی رژیم سیاسی مطلوب، تفاوت دارد لذا با یستی اینرا هم قبول داشت که این تفاوتها نه فقط در روش و اولویت فعالیتها و دولت انقلابی، بلکه همچنین در بافت دولت، ارگانهای آن و ... نیز وجود دارد. این نهادها و ارگانها و همچنین روشها و سیاستها الزاما همانها نیستند که رژیم سیاسی مطلوب را تشکیل

میدهند به عبارتی آرایش سازمانی و تشکیلاتی و اقدامات سیاسی، اقتصادی ای که طبقه انقلابی اتخاذ می نماید هماهنگی نیستند که این طبقه در رژیم سیاسی مطلوب و متعارف بخود میگیرد.

اینکه دولت موقت انقلابی (و اگر رفیق صلاح قبول نماید که دولت دیکتاتوری پرولتاریا در سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۳ در دوره انقلابی قرار داشته است) تا چه حد میتواند فوراً با رژیم سیاسی مطلوب مشابهت داشته باشد تا به عوام مل بسپاری است اما در این تردید نیست که عدم مشابهت کامل و وجود تفاوتهای جدی میان دولت انقلابی در دوره انقلابی با رژیم متعارف مورد نظر انقلاب، قاعده است و نه استثنا (نقل به معنی از مقاله دولت در دوره های انقلابی نوشته رفیق منصور حکمت). دولت انقلابی پرولتاریا در دوره انقلابی ابزاری است سیاسی در تداوم مبارزه انقلابی. این دوره، دوره ای است که بقاء حکومت پرولتری از لحاظ سیاسی و نظامی در خطر است و سرکوب مقامات سیاسی و نظامی بورژوازی و تثبیت پیروزی سیاسی انقلاب (حفظ قدرت سیاسی و تحکیم آن) در صدر اولویتها قرار دارد، و تنها در دوران ثبات یعنی آنجا که خطر ضدانقلاب رفع شده و قدرت سیاسی تثبیت شد، دیکتاتوری پرولتاریا میتواند به مرتحول بنیادهای اقتصادی جامعه مشغول شود. هم اکنون این تفکیک بین دوره بندیهای فوق و قبول آن به امکان دفاع از حکومت شوروی در دوره حیات لنین، در برابر منتقدین دمکرات دولت شوروی را داده است. منتقدین دمکرات دولت شوروی اقدامات سانسورالیستی دولت پرولتری در نخستین سالهای انقلاب را ناشی از پراگماتیسم بلشویکها، نقض اصول مارکسیسم و آغاز بوروکراتیسم از جانب آنها میدیدند و قادر به درک این واقعیت نبودند و نیستند که بخش اعظم این اقدامات سانسورالیستی در نخستین سالهای انقلاب، اقدامات سیاسی - تشکیلاتی یک دولت موقت انقلابی پرولتاریا برای حفظ و تثبیت قدرت سیاسی طبقه کارگر در برابر مقامات و توطئه های بورژوازی بود و نه اقداماتی متناسب با وظایف و اهداف از پیش تعریف شده و موعود دیکتاتوری پرولتاریا به معنی جامع کلمه.

اگر منتقدین دمکرات دولت دیکتاتوری پرولتاریا به بخش اقدامات سیاسی بلشویکها با این متدولوژی میپردازند، مقاله رفیق صلاح نیز با همان متدالمانه از زاویه انجام نگرفتن اقدامات سیاسی بلکه بلحاظ اقدامات اقتصادی سوسیالیستی در آن دوره به بلشویکها میتازد، اقدامات بلاواسطه سوسیالیستی و ایجاد تحولات عمیق اقتصادی در جامعه و در سالهای ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۳ در نگرش رفیق صلاح محک و نقطه سبزه تمرکزی است از ارزیابی وی برای پیشرو بودن و نبودن بلشویکها در این عرصه. وی این نگرش خود را بدینگونه فرموله میکند که:

بلشویکها پس از لغو مالکیت خصوصی، لغو دیون خارجی،

ملی کردن زمین و سایر وسایل تولید، تا تدوین برنامه و

استراتژی اقتصادی، تعریف قوانین اقتصادی سوسیالیستی و بطور کلی تعیین آنچنان سیاستی که تحولات عمیقی در جا معه را متحقق سازد، بیش تر رفتند و بعداً زوار شدند در سیاست اقتصادی کمونیسم جنگی هیچ نقش پیشروی ایفا نکردند و واضع و احوال جا معه آنها را بدنبال حسود کشانید. (۴)

ملاحظه می‌نمائید که از دیدگاه رفیق صلاح، پیشرو بودن بلشویکها در سال ۱۹۱۸ در آنست که نه تنها برنامهم و استراتژی اقتصادی سوسیالیستی خویش را تدوین نمودند بلکه آنچنان سیاستی را نیز در پیش بگیرند که تحولات عمیقی را در جا معه نیز متحقق سازد. واضح است که این تحول عمیق نمیتواند ناشی از اقدام اقتصادی سوسیالیستی به زعم رفیق صلاح نباشد هر چند که بدان تلویحات اشاره می‌نماید و چون بلشویکها به سمت این تحولات عمیق رفتند لذا پس از وارد شدن در سیاست کمونیسم جنگی پیشرو بودن خود را از دست دادند و حوادث آنها را بدنبال خود کشانند. در جایی دیگر از این نیز فرا تر رفته و میگوید:

... بجای آنکه در همان ابتدای کار و بعد از اعلام اصول کلی مبنی بر لغو مالکیت خصوصی، ملی کردن صنایع، زمین و غیره، برنامهم و استراتژی خود را اعلام کنند بعد از ۶ سال که سرنوشت سوسیالیسم در شوروی به مها رو کنترل رشد سرمایه داری گره میخورد، با قطع امید از پیروزی انقلاب در آلمان بفکر چاره جوئی برای سرنوشت سوسیالیسم در کشور افتاده و وارد سیاست صنعتی کردن سوسیالیستی کشور بر سر متن ادا مهنپ میگردند. (۵)

و بالاخره پروسه قطعی شدن این موضعگیری بدانجا میرسد که رفیق صلاح در نتیجه گیری مقاله به منتهی الیه این متد میرسد و متذکر میشود که:

... پرولتاریای انقلابی و حزب بلشویک علیه غم تمام قهرمانی ها و حما سه های خود در تدوین وظایف اقتصادی خود بلافاصله بعد از انقلاب اکتبر شکست خوردند و نتوانستند انقلاب اقتصادی در کشور را بمنظور ایجاد تحول عمیق و بنیادی در جا معه بوجود آورند. (۶)

نا توانی رفیق صلاح در درک خصوصیات و ویژگیهای عملکرد دولت در دوره های انقلابی وی را به اجتناب نا پذیری شکست انقلاب اکتبر میکشاند. رفیق صلاح کسه عزم نموده با سلاح نقد سوسیالیستی (بمعنای اقتصاد و بدنبال تحولات اقتصادی سوسیالیستی گشتن) به تبیین و بررسی تحولات آن دوره روسیه بپردازد، چون

همانند منتقدین دمکرات دولت شوروی قادر نیست تفکیک دوفاز در دیکتاتوری پرولتاریا را ببیند و آنرا وارد و ناظر بر بررسی اش نماید لذا نمیتوانند ببینند که آنجا نیکه اقتصاد عملاً به حکم شرایط عینی سیاسی، تنها یک پشت جبهه سیاسیست و عاملی برای حفظ قدرت دولت کارگری در پروسه سرکوب بورژوازی است میتواند اشکال مختلفی غیر از اقتصاد سوسیالیستی نیز بخود بگیرد. (کمونیسم جنگی ونسپ در دیدگاه بلشویکها نه اقدامات سوسیالیستی، بلکه اقدامات اقتصادی متناسب با اوضاع و احوال ایندوره جهت حفظ قدرت سیاسی و از موضعی پرولتری بودند). (۷)

در بخش عمده دوره مورد نظر (یعنی سالهای ۲۳ - ۱۹۱۸) دیکتاتوری پرولتاریا عملاً مورد مخاطره سیاسی و نظامی از جانب بورژوازی قرار داشت، در ایندوران پرولتاریای روسیه نه فقط فراغت خاطر برای آغاز یک دوره سازندگی اقتصادی و اجتماعی به شیوه خاص خود را نیافت بلکه عملاً همواره با عسکوارض اقتصادی جنگ جهانی و دوران جنگ داخلی که سطح واقعی تولید و مصرف را بسیار از سطح روسیه ۱۹۱۳ پائین تر برده بود مواجه و نتیجتاً همواره ملزم به اتخاذ آنچنان سیاستهای اقتصادی ای بود که این عوارض (۸) را از بین ببرد (عوارضی که مستقیماً حفظ قدرت سیاسی پرولتاریا را بخطر می انداخت). بلشویکها در این دوران همواره در پی یافتن و اتخاذ آنچنان سیاستهایی بودند که بتوانند اقتصاد را سرپا نگه دارند، معیشت کارگران و دهقانان را تأمین نمایند و به تحکیم قدرت سیاسی پرولتاریا دست یابند.

وقتی رفیق صلاح میگوید هیچ رشته مشترکی سیاستهای ناهمگون و متضاد اقتصادی این دورانها را به همدیگر مرتبط نمیشود تنها ناتوانی خود را از درک خصوصیات دوره ای که دیکتاتوری پرولتاریا در آن قرار گرفته است نشان میدهد. معلوم نیست در آن دوره که هر لحظه امکان سقوط دولت جوان و تازه پای پرولتاریای روسیه از جانب ضد انقلاب داخلی و دهها کشور امپریالیستی وجود دارد و در حالی که ویرانی، گرسنگی، از کار افتادگی صنایع، از بین رفتن وسایل حمل و نقل، پائین آمدن سطح تولید که حتی کفاف زندگی حداقلی را به طبقه کارگر روسیه نمیدهد، با یکوت و محاصره اقتصادی بورژوازی امپریالیستی و دهها خصوصیت و ویژگی دیگر این دوره، واقعیات سنگین در جلوی دیدگان حزب بلشویک میباشند چه رشته مشترک مهمتری غیر از حفظ قدرت سیاسی پرولتاریا و اقداماتی در این راستا میتواند از جانب بلشویکها وجود داشته باشد؟ این موضوع از آنچنان اهمیت تعیین کننده ای برخوردار است که تمامی لحظات و دقیق و کل عملکردهای بلشویکها و اقدامات اضطراری آنها را بهم پیوند میدهد. ندیدن این حلقه با اهمیت، چشم فرو بستن و ندیدن واقعیتهاست و در ادامه اش بی ارزش ساختن کلیه تلاشهای پرولتری حزب بلشویک در ایندوران میباشد. بهمین لحاظ است که رفیق صلاح این تلاشها را با

کلمات قهرمانی ها و حماسه های طبقه کارگر بیان می نماید، چرا که در این تلاشها، موضع و هدف پرولتری را نمی بیند و نتیجه ستایش و قدردانی خود از طبقه کارگر روسیه در آندوران را به سطح یک همدردی اخلاقی تنزل میدهد.

اما چرا بیان شکست پرولتاریا در تدوین وظایف اقتصادی بلافاصله بعد از اکتبر بمعنای اجتناب ناپذیر نشان دادن شکست انقلاب اکتر است؟ این نکته مهم دیگری است. رفیق صلاح بدون در نظر گرفتن شرایط واقعی و عرصه اصلی مبارزه طبقاتی بین بورژوازی و پرولتاریا در آندوره (یعنی حفظ قدرت سیاسی که در بخش قبلی بدان اشاره نمودم) عملاً امکان تدوین، طرح و اتخاذ این وظایف را بعد از دوره انقلابی و آنگاه که اقتصاد به عرصه اصلی نبرد طبقاتی رانده میشود را منتفی میسازد. این نگرش از پیش حکم شکست را صادر مینماید و منطقاً تلاش در جهت ارائه آلترناتیو اقتصاد پرولتری بعد از سالهای ۲۳ و ۲۴ از جانب بلشویکها را عملی عبث و بیهوده تلقی میسازد. طرح شکست پرولتاریا در عرصه اقتصادی از سوی رفیق صلاح و آنهم بدانگونه که شرح آن رفت نشانه دور شدن هر چه بیشتر رفیق از نقد سوسیالیستی است و همچنین نشانه درک رفیق از این متدولوژی بشکلی ناقص میباشد. همین امر تاثيرات بلاواسطه خود را روی تمام گوشه و زوایای مقاله گذاشته و در هر قدم رفیق را از موضعگیری اصولی نسبت به عملکردها و اقدامات بلشویکها در آندوره دور تر نموده است.

برای نشان دادن طرح درست بحث شکست طبقه کارگر روسیه در برابر وظایف اقتصادی به یکی از تزه های رفیق حمید تقوایی مراجعه مینمایم. این تزیبا تاکید درست بر عرصه های اصلی مبارزه طبقاتی در دوره های متفاوت مبارزه طبقه کارگر روسیه، شکست انقلاب اکتر را در تحلیل نهائی نتیجه شکست انقلاب اکتر در عرصه های مبارزه اقتصادی آنگاه که مساله تولید و اقتصاد به خط مقدم نبرد طبقاتی رانده میشود، میدانند بدین صورت که:

انقلاب اکتر به مبارزه میان دو طبقه اصلی در شوروی، یعنی پرولتاریا و بورژوازی خاتمه نمبخشد. بورژوازی بزرگ روسیه در اثر انقلاب قدرت سیاسی را از دست داد و از حزب و فعالیت علنی و مستقل سیاسی نیز محروم شد، اما به هیچوجه از مقاصد و آرمانهای خود و مبارزه در راه آنها دست نکشید و در تحولات سیاسی و اقتصادی پس از انقلاب منفعل و بی طرف نبود. بعد از انقلاب، مبارزه میان بورژوازی از قدرت افتاده و پرولتاریای تازه بقدرت رسیده در اشکال جدید و پرمسائل نوین ادامه یافت. بها

پشت سر گذاشتن جنگ داخلی، که پرولتاریا در نبرد رودر رو و آشکار نظامی با بورژوازی پیروز گشت، و پس از تثبیت نسبی سیاسی دولت نوین، مسأله تولید و اقتصاد به خط مقدم نبرد طبقاتی رانده شد و حول این مسأله گرایشها و جناحهای سیاسی مختلفی هریک با راه حل ویژه خود، شکل گرفتند، در این شرایط طرح و اتخاذ آن سیاست اقتصادی ای که میباید اجرا شود، به مسأله اصلی مبارزه طبقاتی میان بورژوازی و پرولتاریا، و نهادهای حزبی و دولتی به کانونال و بستر اصلی این مبارزه تبدیل شدند. شکست انقلاب اکتبر و سر بر آوردن سرمایه داری تحت نام سوسیالیسم در شوروی در تحلیل نهائی نتیجه شکست پرولتاریا در این مبارزه است. (۹)

متدولوژی رفیق صلاح در برخورد به وظایف اقتصادی پرولتاریا بعد از کسب قدرت و همچنین اقدامات اقتصادی بلشویکها در این دوره، چنان است که به هنگام بررسی این اقدامات آنجا که به تحقیق در مورد این اقدامات گام می نهد، با پس جنبه را نیز فاقد اعتبار همه جانبه می سازد چرا که به اساسی ترین اهداف این سیاستها، یعنی تا مین و بهبود معیشت کارگران، سرپا نگهداشتن اقتصاد و تحکیم و تثبیت قدرت سیاسی پرولتاریا، کمترین اشاره ای نمی نماید و بهمین لحاظ با تاکید یکجانبه بر جنبه اقتصادی این اقدامات، خواننده را از متن و زمینه واقعی اتخاذ این سیاستها بیرون کشیده و از شناساندن تصویر روشن و صحیح این دوره بسا تمام مولفه های پیش بازمیدارد.

با توجه به اینکه بحث اصلی در نوشته رفیق، به بررسی نپ اختصاص داده شده و رفیق در این بخش سعی نموده اقدامات اقتصادی نپ همراه با علل اتخاذ آنرا مورد تحلیل قرار دهد، لذا روی این قسمت مکتب بیشتری نموده و سعی میکنم اشکالات اساسی بررسی فوق را چه بلحاظ تاریخی و چه بلحاظ تحلیلی نشان دهم.

رفیق صلاح بعد از بررسی سیاست اقتصادی کمونیسم جنگی به بررسی سیاست اقتصادی نوین (نپ) میپردازد و مشکل بلشویکها و وظایفی که در این مرحله دولت پرولتاریا با یستی بدان میپردازد را به گونه تصویر می نماید:

بلشویکها در موقعیت تعیین کننده ای قرار گرفته بودند و میبا یستی چنان سیاست اقتصادی ای در پیش میگرفتند که منجر به زبین بردن تمام اشکال اقتصادی تولید گردد و تفوق شکل تولید و مبادله سوسیالیستی در جامعه گردد. بلشویکها موظف بودند که تضاد بین سرمایه داری و انقلاب ضد فئودالی

دهقانان با آرمای خرد بورژوازی از یکسو، و انقلاب ضد بورژوازی و ضد سرمایه داری پرولتاریای صنعتی از سوی دیگر را می‌رکنند و بدینوسیله از عهده حل تضاد ذاتی میان شهروده برآیند، این مشکلی بود که بلشویکها هر چند با یک تاخیرچهارساله در ابتدای ورودشان به سیاست اقتصادی نوین موظف به حل آن بودند. این اساسی ترین مسئله‌ای بود که تمام تصمیمات اقتصادی بلشویکها و حزب کمونیست در اتخاذ سیاست اقتصادی نوین را بخود معطوف میداشت (۱۰)

سطور فوق نشان میدهد که مشکل از نظر رفیق صلاح در سال ۱۹۲۱ حل تضاد ذاتی میان شهرودهاست، و وظیفه بلشویکها (هر چند با تاخیرچهارساله) از بین بردن تمام اشکال اقتصادی تولید خرد و تفوق شکل تولید و مبادله سوسیالیستی در جامعه نام میگیرد و نتیجه گرفته میشود که اساسی ترین مسئله در اتخاذ نپ حل موارد فوق بود و یا میبایستی میبود.

با کمی تعمیق در نوشته‌های لنین در این دوران میتوان متوجه شد که نه حل تضاد ذاتی میان شهروده و نه تفوق تولید سوسیالیستی در ابتدای ورود به نپ نمیتوانسته اساسی ترین مسئله برای بلشویکها باشد چرا که ویرانی و نیا زمندی بدرجه‌ای بوده که امکان احیاء تولید سوسیالیستی بزرگ وجود نداشته است. لنین در کتاب مالیات جنسی در این مورد چنین می نویسد:

در این مورد نکته زیرین را هم نباید فراموش کرد. نیا زمندی و ویرانی چنان است که بفوریست ما نمیتوانیم تولید سوسیالیستی بزرگ، فابریکی، دولتی را احیاء نمائیم... بنا براین باید در حدود معینی به احیای صنایع کوچک کمک نمود که به ماشین و به ذخایر دولتی و ذخایر بزرگ مواد خام و سوخت احتیاج ندارند و میتوانند در حدود معینی به اقتصاد دهقانی کمک فوری بنمایند و نیروهای مولده آنها ارتقاء بدهند. (۱۱)

و در بخش دیگری از مقاله مالیات جنسی آنگاه که بحث بر سر تولید خرد و جایگاه آن در دامن زدن به سرمایه داری متمرکز میشود یعنی درست آنجا شیکه رفیق صلاح وظیفه از بین بردن اشکال تولید خرد را برای بلشویکها صادر می نماید لنین غیر ممکن بودن این سیاست را بلحاظ اقتصادی توضیح میدهد و اجرای آنرا سفیهانه و در حکم خودکشی آن حزبی میداند که در صدد اجرای آن برمی آید، لنین در این رابطه چنین مینویسد:

پس پرولتاریای سوسیالیستی در برابر این

واقعیت اقتصادی چه سیاسی را میتوانست تعقیب نماید؟ آیا باید همه محصولات مورد مصرف دهقان خرده‌پا را از محل تولیدات فابریک بزرگ سوسیالیستی در عوض غله و مواد خام در اختیار وی بگذارند؟ این مطلوب‌ترین و "صحیح‌ترین" سیاست می‌بود و همین سیاست را هم ما آغاز کردیم. ولی ما نمیتوانیم همه این محصولات را در اختیار وی بگذاریم، بهیچوجه نمیتوانیم و به این زودیها - و بهر حال تا زمانیکه نخستین نوبت کارهای مربوط به الکتریفیکاسیون سراسر کشور را بپایان نرسانیم - نخواهیم توانست این کار را انجام دهیم. پس تکلیف چیست؟ یا باید سعی کرد هرگونه تکامل مبادله خصوصی غیردولتی، یعنی بازرگانی، یعنی سرمایه‌داری را، که با وجود میلیونها خرده‌پا امری ناگزیر است ممنوع ساخت و بکلی موقوف نمود. و اما چنین سیاستی سفیهانه و در حکم خودکشی آن حزبی خواهد بود که درصدد اجرای آن برآید. سفیهانه خواهد بود زیرا این سیاست از لحاظ اقتصادی غیرممکن است؛ خودکشی خواهد بود زیرا حزابی که درصدد اجرای چنین سیاستی برآیند، ناگزیر با ورشکستگی مواجه میشوند... یا اینکه (آخرین سیاست ممکنه و یگانگانه سیاست عاقلانه) نباید درصدد ممنوع ساختن یا موقوف نمودن تکامل سرمایه‌داری برآمد، بلکه باید کوشید آنرا به مجرای سرمایه‌داری دولتی انداخت. این امر از لحاظ اقتصادی ممکن است. (۱۲)

از طرفی سطور فوق واقعیت اقتصادی آن دوره را بروشنی تصویر می‌نماید و نشان میدهد وظیفه‌ای که رفیق صلاح برای بلشویکها بر می‌شمارد از زمان و مکان واقعی‌ای که پرولتاریای روسیه در آن قرار گرفته خارج است و این وظایف نه در توان و نیروی طبقه کارگر می‌باشد و نه وضعیت واقعی اقتصادی آن دوره امکان اتخاذ آنرا به بلشویکها میدهد. و از طرف دیگر با زهم‌بمانشان میدهد که اساساً مشکل بلشویکها در آن مرحله‌آنهائی نیست که رفیق صلاح بطور مشروح بدانها می‌پردازد بلکه چیز دیگری است.

مشکل واقعی در سال ۱۹۲۱ چه بود؟

زمانیکه جنگ داخلی بپایان رسید، بحران عمیق سیاسی - اقتصادی برای روسیه را فرا گرفته بود، قحطی و گرسنگی، مراکز صنعتی را تهدید میکرد، مواد غذایی نایاب بود، صنایع عمدتاً از کار افتاده بودند و وسایل حمل و نقل ویران شده بودند،

خشکسالی در سال ۱۹۲۰ و همچنین ویرانی کشور بعد از طی چهار سال جنگ جهانی و سه سال جنگ داخلی و همچنین ادا مدیاست مصادره مازاد محصولات دهقانان مجموعاً دست به دست هم داده و موجب شورشها و قیامهای دهقانانی و همچنین نا رضایتی در بین بخشی از کارگران شده بود. مجموعه این اوضاع و احوال اتحاد سیاسی دهقانان با طبقه کارگران را نیز بشدت متزلزل ساخته بود، اینها واقعیتی بودند که بلشویکها در فردای جنگ داخلی با آن روبرو شدند.

لنین در کتاب مالیات جنسی بخشی از این واقعیت را اینگونه تصویر مینماید:

... جنگ داخلی سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۲۰ ویرانی کشور را فوق العاده شدت داد، احیاء نیروهای مولده کشور را به تعویق انداخت و بیش از همه بویژه پرولتاریا را بیرق ساخت. خشکسالی سال ۱۹۲۰، نبودن علوفه و مرگ و میر دامها نیز بر آن مزید گردید و این امر احیاء و سایل حمل و نقل و صنایع را با شدت بیشتری به تعویق انداخت و در این موضوع که مثلاً هیزم، یعنی مهمترین ماده سوخت ما، بوسیله اسبهای دهقانان حمل شود، تا شیر خود را نشان داد.

در نتیجه مقارن بهار سال ۱۹۲۱، وضع سیاسی طوری شد که اتخاذ تدابیر فوری و بسیار قاطع و بسیار معجل برای بهبود وضع دهقانان و اعتلای نیروهای مولده آنان ضرورت مبرم بخود گرفت. (۱۲)

و در جایی دیگر تاکید میکند که:

آنچه اکنون بیش از هر چیز فوریت دارد، تدابیر است که با اتخاذ آنها میتوان سطح نیروهای مولده اقتصاد دهقانان را بیدرنگ ارتقا داد. فقط بدینوسیله میتوان هم به بهبود وضع کارگران نایل آمد و هم به تحکیم اتحاد کارگران با دهقانان یعنی تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا (۱۳)

بلشویسم از بحران و بن بست سیاسی - اقتصادی سالهای ۲۱ - ۱۹۲۰ که پایه های حکومت پرولتاریا را متزلزل ساخته و کارگران را بغلاکت و گرسنگی کشانیده است، نپ را نتیجه میگیرد، و تنها با این درک بایستی به بخش عمده ای از اقدامات بلشویکها از جمله رشد نیروهای مولده دهقانان و امتیازات و سرمایه داری دولتی نگریست. برای مثال رشد نیروهای مولده دهقانان برای بلشویکها امری صرفاً اقتصادی نیست و در خود تقدیس نمیشود بلکه در وهله اول از زاویه بهبود وضع کارگران نگریسته میشود.